

حقیقت

اذعان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

ویژه نامه سالگرد قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ آمل

این ویژه نامه

به خاطره همه جانبختگان آرمان کمونیسم
به خاطره ده ها کمونیست سربداری که در روزهای
پنجم تا هشتم بهمن ماه ۱۳۶۰ در پیشاپیش
انقلاب و در پای درفش سرخ پرولتاریای
آگاه بخاک افتادند ،

و ویژه به خاطره رفقای کبیرمان

پیروت	محمدی (کاک اسماعیل)
غلام عباس	درخشان (مراد سورنا)
فریدون	خرم روز (یوسف میرزا)
بهرروز	فتیحی (ناصر - خلیل)
بهرروز	غفوری (محمود - فرهاد)

اعضای مبری اتحادیه کمونیستهای ایران

تقدیم میشود.

سرسخن

سیر وقایع و حوادث چندماهه گذشته ، همه گواه بر اعتدالی قدرتمند
در روحیات و مبارزات توده های کارگرو باقی اقل و طبقات زحمتکش
میباشد . این دوره نوین از تکامل انقلاب ایران در شرایطی گشوده
میشود که بحران همه جا گسترده سیستم امپریالیستی در سیر تکامل
مارکسیستی و جهش و از خود این سیستم را ازافت به رکود و زرکود به
کسادی کامل میکشاند .

امروزه جهان در آستانه یک جنگ جهانی تجدید تقسیم ، یک
جنگ جهانگیر سوم امپریالیستی قرار گرفته است .

در عصر امپریالیسم ، جنگ ناشی از بحران ، اوج بحران ، و از
زاویه امپریالیستها ، تنها راه علاج بحران است . لیکن همین بحرانی
که امپریالیستهاربوسی جنگ میرانند با تشدید استثمار و فقر و فلاکت
توده ها و با خرید کردن کماتان در زیر بار خود زمینه ساز برپایی امواج
مقاومت و مبارزه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم میگردد . و مضاف بر آن
با تشدید کیفی تضادهای عصر حاضر و متمرکز کردن و درهم آمیختن آنها و
کشیدن حلقه های مختلف زنجیره سیستم امپریالیستی به حداکثر ،

" انقلابهای بورژوازی از نوع قرن هجدهم به سرعت از یک کامیابی
به کامیابی دیگر میرسند ، جلوه های شکوهمند آنها یکی از دیگری بیشتر
است ، افراد و اشیاء گوشتی در زیر تابش نور الماس قرار دارند ، حالت
جذب تجلی روح هر روز است ، ولی این حالت مستعجل است ، زود به
نقطه اوج خود میرسد و جامعه قبل از آنکه بتواند با سرهشپاره آورد
های دوران توفان و هجوم خود را درک کند ، به خماری طولانی دچار
میکردد . ولی انقلابهای پرولتری یعنی انقلابهای قرن نوزدهم برعکس
مدام از خود انتقاد میکنند بی دریغ حرکت خود را متوقف میسازند و به
آنچه که انجام یافته بنظر میرسد بازمیکردند تا بار دیگر آنرا از سر
بگیرند ، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش های اولیه خود را
بیرحانه به باد استهزاء میگیرند ، دشمن خود را گوشتی فقط برای آن بر
زمین میکوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آساعلیه
آنها قد برافرازد ، در برابر هیولای مبهم هدف های خویش آنقدر پیس
مینشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را
قطع کند و خود زندگی بابانگ صلواتم اعلام دارد :

Hic Rhodus, Hic Salta!

گل همینجا است ، همینجا برقص ! (مارکس ، هجدهم بر و مرلوسکی
بنیارت)

آنان را بیش از پیش مستعدشکستن میسازد. بدین ترتیب گره‌ها ه تاریخی - جهانی نوینی در حال شکل گرفتن است .
انقلاب ایران دوره نوین تکامل آن و بی‌وزنه دورنماهای اوضاع جاری جزیرمتن و درپرتواین اوضاع جهانی ، مفهوم و قابل درک نخواهند بود .

تدارکات افسارکسیخته جنگی دویلوک امپریالیستی ومانورها وضده نوره‌اوسیاستهای آنان برای هرچه بیشتردرهم کشیدن بلوک . بندیهای نظامی مربوطه و برهم زدن تعادل رقیب و تعیین منطقه ای این روند درمنطقه ای ویژه و استراتژیک چون خاورمیانه وخلیج از یکسووفشارالزامات بحران کماکان جاری و اوج گیری مقاومت و مبارزه توده های مردم ازسوی دیگر ،دوفاکتوراساسی هستند که حرکت رژیم بورژوا - کمپرادوری جمهوری اسلامی وتضادهای درونی آنرا شکل میدهند . جمهوری اسلامی دارای آزادیهاومحدودیتهای معینسی است لیکن بطورروزافزونی آزادیهایش محدوده ترومحدودیتهایش بیشترمی گردند . همه این مسائل یک روی سکه ای است که روی دیگرش را اعتلای نوین مبارزات مردم میسازد .

به این ترتیب جامعه شتابان بسوی گره‌گامی نوین در سطح ملی ره میسپارد اگرچه قطعاً به شکل تکرار مجددسالهای ۶۰ و ۷۰ بلکه درابعای بنیاداً متفاوت .

لنین درتعیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلابی متذکرگرمیده بود که این کافی نیست که صرفاً " زیردستی ها" نخواهند به وضوح سابق ادامه دهند بلکه همچنین لازم است تادیکر "بالادستی ها" هم قادرنباشند به شکل سابق به حکومت کردن ادامه دهند ، باید بحرانی وشکافی درصوف بالائی هاوبحرانی درسیاست بالائی هاتکوین یابد . ولی همافزود که نه عامل اول ونه عامل دوم ، هیچکدام بخودی خود انقلاب رابعث نشده بلکه تنها موجب فسادوزوال یک کشورخواهند گشت . مگرآنکه طبقه ای انقلابی وجودداشته باشد که قادربه تبدیل وضعیت ستم پذیری به وضعیت فعال شورش وقیام باشد .

بی‌وزنه نمونه انقلاب ۵۷ ایران مؤیداین حکم لنین است ، کمونیستهاوپرولتاریای انقلابی قادربه متحدگرداندن طبقه کارگرو دیگرزحمتکشان به حول خطی انقلابی وکسب رهبری انقلاب نگشتمده ازاین رونتایج حاصل شده ازانقلاب ابعادگسترده تری ازارتجاع وفسادوجهل ویوسیدگی فرهنگی وایدئولوژیک وزورگوئی فعالمایشائی واستثماروستم خشن ترووقیحانه تری راببارآورد .

برای کمونیستها ، طبقه کارگرودیگرگروه های ستمدیده ایرانی ، گره‌گام فرازان آینده متضمن عظیمترین خطرات ، جدی ترین مصاف طلبی هاوبزرگترین فرصتها است واین درحالی است که جنبش کمونیستی مادراوج بحران ایدئولوژیک وسیاسی وطبعاًتشکیلاتی بسر میبرد . این خودعظیمترین خطری است که متوجه جنبش مااست . آیارتش کمونیستها درشرایط اوج کیجی وجهت گم کردگی وسردرگمی ، درگیرنبردی مجددخواهدشودبااین ترتیب زمینه برای از دست رفتن کامل یک نسل تمام وکمال انقلابیون کمونیست فراهم خواهد آمدویا اتحاد کمونیستهاوپرولتاریای آگاه حول خط صحیح ، زمینه سازتأمین رهبری کمونیستی برجنبش ماوراهگشائی آن بجلو خواهدگشت ؟

"آیا زنجیرهای بندگی فقط به تکان درخواهند آمدیاپاره پاره خواهند شد .

آیا دژنظم کهن فقط به لرزه درخواهد آمدیا زمینه ای نوین برای رهایی به کف آورده خواهد شد ،

آیا مردم باچشمان بسته خواهند جنگیدیا باسربلند وچشمهای دوخته شده به افق آماده برای کسب پیروزی ؟"

آیا بازم پرولتاریا وزحمتکشان سیاهی لشکر دیگران شده و تحت

رهبری آنان درراه فاجعه ای بمراتب عظیم تر و دردناکتر خواهد جنگیدیا پرچم رهبری بدست توانای پرولتاریا قرار خواهد گرفت و توده های عظیم خلق زحمتکش ، سربازان ارتش پرولتاریا و در راه منافع خودشان خواهند بود ؟

پاسخ اینها همه و همه درگرو توانایی کمونیستها در تکامل دادن یک خط سیاسی - ایدئولوژیک صحیح ، درگرو اتحاد هرچه سریعتر کمونیستها درحزب خود به حول چنین خطی و درپاسخگویی به شرایط عاجل کنونی ، درگرو دید روشن داشتن نسبت به ابعادعضلات وعقب افتادگیها ونیز جبران آنهاست . اینها همه درگرو کمر راست کردن کمونیستها و شانه خود را برمسئولیتها ووظایف شان دادن است .

والبته تکامل دادن چنین خطی - خودمستلزم اتکاً به اصول جهان - شمول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتسه دون ، اتکاً بر فشرده ترین و پیشرفته ترین تجارب دستاوردهای پرولتاریای بین المللی و درپرتو آنان سنتز تجارب عظیم و گزینهای انقلاب ایران از آغاز آن تا به امروز ، درهم کوبیدن رویزیونیسم واپورتونیسم ، انحلال - طلبی ایدئولوژیک و تشکیلاتی وهمه دیدگاههایی که با تحریف رویز - یونیستی وانحلال طلبانه تجارب تاریخی پرولتاریا در سطح جهان و ایران سعی در به گمراهی کشاندن کمونیستها ، پرولتاریای آگاه و فراهم آوردن زمینه های رهبری بلامنازع نیروهای بورژوازی در جنبش رادارنده ونتیجه تکامل دادن مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتسه دون ، درعین خاص کردن آن درشرایط ویژه ایران میباشد .

در مواجهه با گره‌گام فرازان آینده و چگونگی برخورد به آن ، تجربیات گذشته و بی‌وزنه تجارب انباشت شده در طی گره‌گام قبلی از اهمیت فراوانی برخوردارند . از این رو بجاست اگرنگاهی ولومختصر به دوره قبل انداخته و درخطوطی کلی درسی چند گرفته شود .

ارائه یک جمع بندی کامل منظور نظراین نوشته نیست ، مضافاً اینکه تمرکز اساساً بر روی جنبش کمونیستی ونیروهای منتسب بدان خواهد بود . فعلاً در اینجا کاری به کار "دیگران" نخواهیم داشت ، به از اینرو که گویا کمونیستها از همه گناهکارتر بوده اند و بیش از دیگران میباید تقاص پس دهند ، بهیچ وجه ادر جای مناسبت و درموقع مناسب حساب آن دیگران هم پرداخته خواهد شد!

مدخل

در نیمه خرداد ۱۳۶۰ ، نشست فوق العاده مهم کمیته دانشی هیئت مسئولین اتحادیه کمونیستهای ایران ، درشرایط تلاطم عظیم اجتماعی و اوج گره‌گام تاریخی - ملی زمستان ۵۹ - زمستان ۶۰ ، برای تصمیم گیری در مورد وظایف عاجل پرولتاریا ، جنبش کمونیستی واک - ک - ا درمصاف با اوضاع بر گزار گردید . اکثریتی از کمیته دانشی ، رأی به قیام فوری بمتابه وظیفه مرکزی انقلاب ومجرای اصلی پاسخگوئی به سایرعضلات ووظایف مبارزه طبقاتی (و لزجمله کارهای تدارکاتی) دادند ، حال آنکه اقلیتی رانظر بر تدارک قیام بعنوان وظیفه مرکزی بود . بر مبنای این تصمیم گیری کمیته دانشی هیئت مسئولین ، کارهای تدارکاتی در راستای تعیین شده بتوسط اکثریت که ، د آغاز یسندن گرفت ، وآنگاه در نشست نهائی کل هیئت مسئولین سازمان در نیمه اول تیرماه ، اکثریت ه . م ، بر نظرات ورهنمودهای اکثریت که د صحه گذارده و به حرکتی که از نیمه خرداد آغاز شده بود رسمیت کامل تشکیلاتی بخشید . به این ترتیب در مواجهه با یورش وحشیانه بورژوا - کمپرادوریسم نوع اسلامی ، وببرخلاف جریان قدرتمند تسلیم وشکست طلبی که اکثریت قریب به اتفاق رهبران دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم ونیز اقلیتی از رهبری سازمان ماراد بر گرفته بود ، اکثریت رهبری وبدنه سازمان ، یک پاسخ کاملاً صریح و روشن داده که درخورد

حکم تاریخی دیگری رانیزداشت : تکرار تجربه ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ حزب توده، هرگز!

و باین پاسخ و از اینجاء سازمان ماقدم در مسیری گذارده که نه فقط برای خود ما، بلکه برای مجموع جنبش کمونیستی ایران جدید و ناشناخته بود. فی الواقع پرولتاریای آگاه و جنبش کمونیستی ایران از مجرا و توسط اتحادیه کمونیستهای ایران مسئولیت تمام و کمال رهبری انقلاب را بعهده میگرفت، آنهم در صعب ترین شرایط و این بار نه صرفاً در حرف، بلکه در عمل.

طبعاً آن پاسخ صریح بمفهوم و صوح داشتن بر روی همه مسایل کلیدی مقابله بل پانبود، بلکه بالعکس، آن پاسخ خبود سئوالات عسیدی... دیگری را طرح میگردداند. از آن جمله: آیا هیچگاه يك نیروی کوچک میتواند مسئولیتی بزرگ را بعهده گیرد؟ آیا بدون تدارک لازم قبلی میتوان در گیر نبری باین عظمت شد؟ چگونه میتوان در عین پاسخگوئی به میرترین وظایف روز بر ضعفها و نلر انبیهاتق آمد، و عقب افتادگی ها را جبران کرد؟ و یک سئوال ریشه ای تر آنکه چرا تدارک لازم دیده نشد؟ و اساساً تدارک لازم چه بود؟ ظرفیت ذهنی و مادی آن زمان مادر پاسخ به این سئوالات، خود رانها پتا در قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ در اصل متبلور ساخت.

از شبانگاه ۵ بهمن تا ۷ بهمن ۶۰، شهر آمل شاهد نبری خونین و کنترده بین نیروهای مسلح سربداران و توده های شهری حامی آنان با قوای نظامی و انتظامی رژیم جمهوری اسلامی و اعوان و انصارشان بود. تعرض نظامی تاریخی مزبور، که توسط اتحادیه کمونیستهای ایران سازماندهی و هدایت گردید، با توجه به پیامدهای آن تبدیل به آخرین مقاومت جدی سازمان بافته انقلاب در مقابل کودتای رژیم جمهوری اسلامی بر علیه انقلاب شد، باین ترتیب دوره ای از تکامل انقلاب ایران بپایان رسید و دوره ای جدید آغاز گشت.

دوره ای که نبرد آمل نقطه اختتام شد، با او جگیری جنبش توده ای در زمستان ۵۹ آغاز شده و با خیزش نوین انقلاب و گذارش به مرحله تعیین تکلیف نهائی بار رژیم جمهوری اسلامی و حرکت مجددانه خمینی و حزیش برای قلع و قمع نهائی انقلابی که موقعیتشان را به مخاطره جدی انداخته بود، در خرداد و تیر ۶۰ به اوج رسید. با کودتای حزب جمهوری اسلامی به رهبری خمینی و اعمال سیاست نظامی - تروریستی علنی و گسترده بر علیه انقلاب که هدف یکدست کردن نسبی حاکمیت و فائق آمدن بر بحران سیاسی درون آن، درهم کوبیدن نیروهای سیاسی انقلابی، به عقب راندن توده های انقلابی و از بین بردن تشکلهای توده ای و حاکم کردن جوترو و سرکوب و اختناق، بمثابه پیش شرط سیاسی خروج بورژوا - کمیرادوریسم ایران از بحران راداشت، این دوره وارد مرحله نوینی گردید، و بالاخره با نبرد آمل، و با شکست آخرین تعرض متقابل جدی انقلاب، انقلابی چهار شکست مقطعی شد. (جایگاه کردستان در این پروسه بحث جداگانه ای را میطلبد)

از آن پس، در مجموع و علیرغم مقاومتها و برخی تعرضات قسمی در اینجاء و آنجا، انقلاب وارد یک دوره عقب نشینی شد، دوره ای که مضمون اصلی آن را میبایست عمدتاً جمع بندی ائتجار ب انباشت شده طی ۵ ساله مبارزه حاد طبقاتی و انقلاب و تدارک ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی و نظامی برای دوره جدید آغاز شده، تشکیل دهد.

جنبش توده ای مردم، و انقلاب مابعدیت رژیم اسلامی دچار شکست مقطعی گردیدند، و در این میان شکستی که بخش اعظم جنبش کمونیستی در ایران بدان گرفتار آمد، بس سهمگین و دهشتناک بود. سهمگین و دهشتناک نه فقط باین خاطر که هزاران رزمنده کمونیست بدست جلا دان بورژوا - کمیرادور اسلامی بقتل رسیده و دهها هزاران تن دیگر بدماشان اسیر گشتند، بلکه مضافاً باین دلیل که برای کمونیستهای ایران این سومین شکست بزرگ و متوالی در طی یک فاصله زمانی

کوتاه ۶ - ۵ ساله و فاحش ترین آنها بود: از دست دادن پایگاه چین و رونمودن کیفی بحران موجود در جنبش بین المللی کمونیستی و گجی ما شک گراشی ها و انحلال طلبیها ناشی از آن و عدم ایفای نقش کیفی در جریان انقلاب ۵۷ و از دست دادن فرصتهای گرانها برای جبران عقب - افتادگیها و ضعفهای خویش در آن دوره تاریخی، آن دوشکستی بودند که جذب سه سالهای پرجوش و خروش انقلاب و رشد کمی سازمانها به فراموشی شان سپرده، و بالا اقل به عقب صحنه رانده بود و در ظاهر چنین مینمود که دیگر به تاریخ دور پیوسته اند و میباید چون خاطره ای تلخ، ولی مربوط به گذشته و گذشتهگان تلقی شان نمود. تاریخ این سهل انگاری را بر ما نبخشد! ما با جمع بندی جدی نکردن از دوشکست گذشته مان، عملاً اجزای آن شدم تا پیش از ۳ سال طلائی را که برای جبران عقب ماندگی ها و انحرافات و ضعفهایمان و تدارک برای دوره بعد و آزمایشی و مصاف طلبی، معادل ده سال "عادی" مصالح و امکانات در اختیارمان نهاده بود، به بهترین نحو خدمت گیریم، و آنگاه که زنگ جلسه امتحان بصدا درآمد، گجی و خواب آلوده چشم کشودیم. آنچه که حکم بود بشود، و ما ترجیح میدادیم نشود، داشت میشد مبارزه. طبقاتی ما را به مصاف قطعی طلبید و در این تند پیچ، بسیاری، در آن اوج کرختی و رخوت بالا جبار ساده ترین راهها، یعنی تسلیم - طلبی و اودادگی و خیانت پیشگی را در پیش گرفتند. در این تند پیچ انحلال طلبی، بحران ایدئولوژیک و انحرافات ریزیونیستی بسیاری یکسره انحلال طلبی سیستماتیک و ریزیونیسم تمام عیار جهش کرد و مانیز که بخود آمدیم و تمام توان خود را در راه پاسخگویی به رسالت تاریخی مان در آن مقطع بکار گرفتیم، غل و بندهای انباشته شده توسط انحرافات و عقب افتادگیهای سابق و تدارک ندیدن و عدم استفاده از فرصتهای پیشین برای انباشت و ذخیره قوا و تجربه - اندوزی، آنچنان بردست و پایمان سنگینی میکرد، که اگر مدعی شویم علت اصلی شکست ما همینها شد، سخن به گزافه نگفته ایم.

جنبش کمونیستی شکست خورد. اما عمق فاجعه نه در نفس شکست، بلکه در چگونگی شکست نهفته بود. بخش اعظم جنبش کمونیستی ما که در زیر سلطه سازمانها و رهبران خره بورژوای مدعی مارکسیسم متشکل بود، بدون نبرد شکست خورد، این موضوع چه در مورد تشکلهای شی که در زیر ضربه مستقیم پلیسی مضمحل گردیدند، و چه آنها که بظاهر علیرغم ضربات خود را با اصطلاح "حفظ" کردند، صدق میکند. بخش اعظم، و در این مورد شاید بتوان مدعی شد مجموع جنبش کمونیستی ما شکست خورد، در وهله اول نه بخاطر توازن قوای نامطلوب، بلکه اساساً بخاطر انحرافات و ضعفهای درونی خودش. بهمین دلیل این - شکست باید شکستی سیاسی - ایدئولوژیک تلقی گردد. و این امر علت اصلی و اودادگی، سر خوردگی و انفعال، انحلال طلبی و آکدوسیسم، ریزیونیسم، گجی و سردرگمی و ندانم کاری موجود در جنبش ما است. ابعاد نظمات و ضایعات ناشی از یک چنین شکستی، بمراتب فراتراز ضربات منتج از حملات مستقیم پلیسی و جان باختن هزاران کمونیست در زندانها و عرصه نبرد، و اسارت دهها هزار کمونیست دیگری باشد.

کمر بسیاری از کمونیستهارانه و حشیکری و ددمنشی رژیم، و نه درهم شکسته شدن تشکلهای او از دست دادن عزیز ترین یاران، که وارد آمدن سه شکست پی در پی سنگین در عین استیصال و ناتوانی از دریافتن ریشه ها و علل این شکستهاست که شکسته است.

آن سئوالاتی که چون موربانه ذهن همه آن کمونیستهای ران خیزد که هنوز مفری در ریزیونیسم و بیا انحلال طلبی، بچ بختاری و "ماست خود را خوردن" تیافته اند و نمی خواهند بیابند، چنین اند: چرا ارتش کمونیستهای ایران قادر به برپاداشتن و هدایت یک تعرض جدی برای کسب قدرت سیاسی نگردید؟ چرا ارتش کمونیستهای ایران بدانسان خلع سلاح و دست بسته یابدم افتادیم؟ چرا آن بخش از جنبش کمونیستی ایران، یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران که دست

اندر کارهای ساختاری عملی به وظایف آندوران شد، دچار چنان شکستی گردید و تا مرز ازمه پاشیدگی کامل پیش رفت؟ و مفاهیم و الزامات پاسخ این سئوالات در اوضاع کنونی کدامند؟

تجارب انباشت شده در پاسخگویی به سئوالاتی که در خرداد و تیر ۶۰ در مقابل مقرر گرفتند از دستمایه های کیفی جنبش کمونیستی ایران و بدرجاتی جهان، و از مصالح مهم در پاسخگویی به سئوالات فوق و برای پرداخت خط صحیح انقلابی میباشند. برخلاف سنت سخیفهای که بسیاری سازمانهای باصطلاح کمونیست (و در واقع سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی بانقلاب مارکسیسم) در جنبش کمونیستی مایاب کرده اند، و یادآور خصائص دکاندارانی است که برای آب کردن متاع گندیده خویش، خود را محتاج به ترش نمایاندن ماست دکاندار همسایه میبینند، این تجارب و دستاوردها نه ملک طلق تشکیلاتی اند که کسی بتواند برویشان لم بدهد و از قبل مستماری شان کدران زندگی کند و نه مفاخر بدست آمده در میابین نمایی اند که کس بخوهد کز کوری شان رابخواند. اینها تجارب حیاتی و بخون به کف آمده ای هستند که همه توانائی جنبش کمونیستی و کارگری مادر پیش روی آتی اش، از جمله در گرو جمع بست صحیح و درس آموزی از آنها قرار دارد.

امروزه مسئله مرکزی در برخورد به گذشته این نیست که چه کسی چه کرد؟ امروز مسئله مرکزی در برخورد به گذشته این است که چه کسی چه کرد، چرا چنین کرد، و این همه چه درسهائی برای عمل امروز و فردای ما دارد؟

امروزه مسئله در این است که چه کسی و چگونه، سنتز تجارب پیشرفته جنبش کمونیستی و پرولتاریای آگاه، و توده های انقلابی ما در دوران سالهای انقلاب، و بویژه طی گرماگه قبلی، را در خط و عمل خود متبلور مینماید، ملامک و معیار و محک پیشقراولی کمونیستی طبقه کارگر و انقلاب در ایران، جز این نتواند بود. جز این نخواهیم گذاشت که باشد!

بار دیگر مبارزه طبقاتی در جامعه ما در دیر سرعت همان سئوال لاتی را که اوضاع پیشین در مقابل مقرر داده بوده، در پیشش روی کمی نیستی ایران قرار میدهد. سازمانهای مدعی کمونیسم در آن دوران (از بیکار گرفته تا اتحاد مبارزان کمونیست یا کومله، و از راه کار گرفته تا اقلیت و امثال آنان) بیکاری پاسخ صریح خود را بر آن سئوالات دادند، و اکنون نیز به اشکال متفاوت مضمون همان پاسخها در خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک خود ملحوظ داشته اند، منتهی بانحوه ای سیستماتیک تر، و طبقاً منطبق تر. در شرایط تشنگی و بحران موجود در صفوف این جنبش و در مواجهه با گرماگه فراز آیدنده، ناتوانی در درس گیری مارکسیستی از گذشته و دیرپائی، عمق و گستردگی انحرافات دیرینه، بلاشک، عظیم ترین خطری است که متوجه جنبش کمونیستی و پیشرفت انقلاب میباشد. مبارزه برای سنتز تجارب پیشرفته پرولتاریا و دیگر توده های انقلابی، و نقد و نفی تحریفات و جمع بندیهای بورژوازی، رویزیونیستی و انحلال طلبانه از انقلاب، از جمله مهم ترین وجوه مبارزه برای برون رفت از بحران جاری و پرداخت خط صحیح و در راه تاءمین رهبری کمونیستی - پرولتری بر انقلاب در ایران است. نوشته حاضر گامی است اولیه در این راستا.

بخش ۱: ورشکستگی ماتریالیسم مکانیکی

در تبیین سیر مبارزه طبقاتی

شاید تنها وجه اشتراك مابا دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم را بتوان در آنجا یافت که نه مآونه آنها هیچیک تدارك لازم برای رویارویی با اوضاع سال ۶۰ را ندیدیم. ولی بحض آنکه این سئوال

طرح شده که "چرا؟"، آنگاه خطوط کیفی تمایز نیز رو خواهند نمود و پاسخ هابرعلیی کیفیتاً متفاوت دلالت خواهند کرد.

هر چند پاسخگویی به سئوالاتی از این دست، مستلزم بحثی بس گسترده و نگاشتن چندین رساله و کتاب است (کاری که باید بهر حال انجام شود) لیکن هم امروز میتوان و باید به خطوط کلی از این باب پرداخت. مانیز در اینجا به رئوس مطلبی چند اشاره خواهیم داشت. پس بجاست اگر از این سئوال شروع کنیم که "چرا تدارك لازم دیده نشد؟"

بحران اقتصادی، گرماگه، اوضاع انقلابی

اکثر تشکلهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران، ولولباستند - لالات و توضیحات و برداشتهای متفاوت، بدرستی در يك نکته کمابیش اشتراك نظر داشتند، و آن اینکه علیرغم هر ترکیب طبقاتی که جمهوری اسلامی داشته باشد، این رژیم اساساً متکی به مناسبات حاکم در دوره رژیم شاه بوده، و عاجز از تغییر بنیادین آن مناسبات، در تحلیل نهائی، دیرباز و بناچار از ترمیم تمام و کمال ضربات وارده به آن و اعاده رژیمي خواهد بود که حفاظت مطلوبی از آن مناسبات به عمل آورد.

"جمهوری اسلامی نه میخواهد و نه میتواند" ترجیح بند معروف و بحد تهوع آور تکرار شده حجم عظیمی از ادبیات تشکلهای سیاسی انقلابی آندوره بود. اما آنچه که بنا روشن بود، و یا پاسخ صحیحی نگرفت این سئوالات بودند که بالاخره رژیم جمهوری اسلامی دقیقاً چه چیز را میخواهد و چه چیز را میخواهد تغییر بدهد، و چه چیز را میتواند و چه چیز را نمیتواند تغییر دهد؟ چگونه؟ جنبش کمونیستی مادرك صحیحی از این نداشت که تغییرات بوجود آمده در عرصه های اقتصادی اجتماعی و فرهنگی، و بویژه سیاسی در دوره انقلاب ۵۷ و علی الخصوص پس از قیام بهمین چه بوده اند. بعبارت دیگر هیچگاه از آزادیها و ضرورتهای تغییر یافته جمهوری اسلامی نسبت به دوره شاه، تغییرات در ترکیب طبقاتی رژیم حاکم، و در نتیجه تغییر جدی در صف آرائی طبقاتی قوادك درست و همه جانبه ای حاصل نشد. حتی آن کسانی که توجه جدی تری باین تحولات میدول داشتند، یا مفاهیم عملی آنرا درك نکردند، و یا عمدتاً همچون خود ما، استنتاجاتی انحرافی (در پوش "چپ" و راست) بعمل آوردند.

دیگر آنکه بسیاری در جنبش ما بر آن بودند که همان بحران اقتصادی که زمینه ساز سرنگونی رژیم سلطنتی گردید، پس از انقلاب نیز ادامه یافت، و جمهوری اسلامی قادر به مهار آن نشده است، در نتیجه باید انتظار آنرا داشت که تحت فشار این بحران، توم توده هادرم شکسته شود و امواج مبارزه دوباره برخیزند. لیکن این بحث عام و بیظاهر درست در مورد تداوم بحران اقتصادی، در واقع پوششی برای مخفی کردن سطحی نگری و نیز دیدگاه های عمیقاً بورژوازی - اکو - نومیستی حاکم بر سازمانها بود.

اولاً بسیاری در جنبش ما حتی از ریشه های همان بحران اقتصادی که زمینه ساز انقلاب ۵۷ شد برداشت درستی نداشتند، چه برسد به درك درست از تداوم آن در شرایط تغییر یافته بعد از انقلاب! * ثانیاً آنچه در جنبش ما با اسم "تحلیل" اقتصادی از بحران رواج داشت، بیشتر به تفسیر عامیانه اقتصادی میمانست تا به تحلیل مارکسیستی. برای بسیاری بحران در بیکاری و گرانی و تورم و کمبود مواد غذایی و کسری بودجه خلاصه میشد و هنوز هم میشود. طبیعاً چنین درکی، تحلیل از دورنمای تکامل اوضاع نیز، لااقل از زاویه ای

* بودند سازمانهایی درون جنبش انقلابی ایران که حتی تا زمستان ۵۶، رژیم شاه را در اوج ثبات می بیند داشتند!

رادرتشنج وهیجان فروبیرد. جرقه ای کوچک میتواند مایه حریق بی بزرگ گردد. بهمین دلیل نیز نقطه شروع یک دوره اوضاع انقلابی میتواند مبارزه، برخورد و با اصطکاک در یک عرصه بسیار فرعی و غیر مهم باشد.

جامعه در یک خط مستقیم، بوجه تدریج وارد یک دوره اوضاع انقلاب بی نمیشود، بلکه بدرون یک دوره اوضاع انقلابی جهش میکند، و حتی مسالمت آمیزترین اعتراضات مرتجعترین افسار لیبرالها بر علیه رژیم حاکم نیز میتواند در تحت شرایط معینی جرقه آغاز خیزشهای توده ای و نقطه جهش گردد.

مجموع انحرافات و معکافات، بعد از انحرافات دیگری که جلوتر بدانان خواهیم پرداخت، مانع از آن گشتند که بخش اعظم جنبش کمونیستی ایران، قادر به درک اهمیت و مقام تضادهای و تحولاتی گردند که تا زمستان ۵۱ انباشت شده و در آن مقطع، بویژه با وقایع ۱۴ اسفند وارد دوره کیفی تا نوبنی میگردد.

بعبارت دیگر بسیاری از کمونیستها، از درک اهمیت مجموعه تحولاتی که با واقعه ۱۴ اسفند به سطح کیفی بالاتر مبارزه انقلابی ارتقاء یافتند، و نیز از درک عمق و گستره جنبش توده ای در زمستان ۵۱ و بهار ۵۲ عاجز ماندند.

چگونه ممکن است مراسم یادبود یک لیبرال که توسط لیبرالسی دیگر برگزار گشته، بتواند نقطه شروع جهش مبارزه طبقاتی و ارتقاء سطح جنبش توده ای گردد؟ فهم این امر خارج از توانائیهای ذهنی بسیاری از کمونیستها مایه بود. در واقع سیستمهای فکری غالب بر بینش این کمونیستها باعث محدود کردن توانائیهای ذهنی شان میگردید. "پس این دیگر مبارزه طبقاتی" واقعی نیست، توهم توده هاست! "چنین بود عکس العمل اولیه این رفقانسبت به اوج نویسن مبارزات توده ای. آنچه که این توهم نسبت به مبارزه طبقاتی را تقویت کرد، آن بود که مبارزات توده ای در ابتدا در پشتیبانی از بنی صدر و بر علیه حزب جمهوری اسلامی بر اه افتاد، و دقیقاً بخاطر انحرافات وضعفهای کمونیستها - تا مقطع ۱۴ خرداد و حتی مدت زمان کوتاهی پس از آن نیز عمدتاً چنین باقی ماند.

همانطور که گفته شد انحراف بسیاری از کمونیستها در تحلیل از چگونگی تکوین بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته و خوددوستی اجتماعی و سیاسی، و سیر تکامل مبارزه طبقاتی، و دیدگاههای مکانیکی و اکونومیستی از چگونگی شکل گیری بحرانهای سیاسی و اوضاع انقلاب

بی، آنان را ناتوان ساخت تا دریابند که چگونه حدت اوضاع شرایط را فراهم آورده تا حول مسئله ای همانند برگزاری مراسم یادبود مصدق بتوسط بنی صدر، جامعه وارد دوره ای از اوضاع انقلابی گردد و این واقع جرقه انفجار و حریقی عظیم شود. فی الواقع در آن شرایط، الزاماً چیزی مثل بخون کشیده شدن یک مبارزه کارگری بر سرخواست های اقتصادی نبود که جرقه رامیزد. کما اینکه امروزه هم الزاماً چنین نیست. در شرایطی که جمهوری اسلامی اینهمه فاجعه بیار آورده و مکرراً میآورد، در شرایطی که خفقان و سرکوب و ترور و اختناق بیداد میکند، روزی نیست که بر سرخواستهای اقتصادی و معیشتی مبارزه ای در کارخانه ای و محله ای درنگیرد و ماهی نیست که چنان مبارزاتی بطرز وحشیانه سرکوب نگردد و غیره و غیره. آری در تحت همین شرایط، این مسابقات فوتبالی است که در یک فاصله زمانی چندماهه زمین ساز را تظاهرات توده ای قهرآ میز با شعارهای ضد رژیم گشته است این میتواند قدری متناقض، و حتی مسخره بنظر آید که همان کارگر و جوان زحمتکشی که در کارخانه و یا محله خود بخاطر خواستهای اقتصادی ای که ارتباط بلاواسطه با حیات و ممت روزمره او دارند به مبارزه برمیخیزد و توسط دشمن طبقاتی سرکوب میشود، اغلب آن مبارزه رابه تظاهرات خیابانی با شعارهای سیاسی بر

کمونیستی، ناممکن بود و هست. ثالثاً تأثیرات عظیم انقلاب بر سیر بحران اقتصادی مورد ملاحظه جدی قرار نگرفت. همینکه بحران جاری "اساساً" تداوم "همان" بحران قبلی بود، کفایت میکرد! و بالاخره رابعاً هیچ کوششی جدی برای درک چگونگی عملکرد و "نمود" سیاسی - اجتماعی بحران اقتصادی در شرایط تغییر یافته سیاسی - اجتماعی بعمل نیامد.

مع الوصف، صرف نظر از اینکه کمونیستهای ما چگونه بحران اقتصادی را تفسیر و تعبیر میکردند و یا میکنند، آنچه که علیرغم ارتباطش با برداشتهای انحرافی فوق از زمره انحرافات عظیم ترومهمتر طیف وسیعتری از کمونیستهای مابوده و هست دیدگاه فوق العاده "سطحی" و بورژوا - اکونومیستی آنان از رابطه بحران اقتصادی با بحرانهای سیاسی و اجتماعی و اوضاع انقلابی میباشد.

زیربنای اقتصادی در تحلیل نهائی تعیین کننده تکامل اجتماعی است. بحران اقتصادی نیز در تحلیل نهائی تعیین کننده موجودیت و تداوم بحران سیاسی و اوضاع انقلابی است. لیکن، این نکته بدان مفهوم نیست که بحرانهای سیاسی و اوضاع انقلابی بموازات بحران اقتصادی موجود در جامعه بسط و تکامل می یابند. بحران اقتصادی اگر چه شرط لازم (بوجه مفهومی زیربنای) تکامل بحران سیاسی و اوضاع انقلابی میباشد، ولی در شکل گیری خود بحران سیاسی و اوضاع انقلابی، عوامل اقتصادی و از جمله فقر و فلاکت توده ها، وضعیت فضیحت با رفاه اقتصادی، بیکاری و غیره، و مبارزات ناشی از آن، صرفاً بمثابه عواملی در ردیف یک سلسله عوامل گوناگون و متنوع، نقش بازی می کنند، آنها نه بمثابه تعیین کننده ترین فاکتورها، و نه حتی الزاماً بمثابه مهمترین آنان ا بحران اقتصادی را بیشتر میتوان به عامل اصلی خشک کننده انبار باروت عرصه های سیاسی و اجتماعی تشبیه کرد که اگر چه برون و بیرون انتظار انفجار را کشیدن ساده لوحی مینمایند (و در اینجا منظورمان از انفجار تنها قیام مسلحانه شهری نیست) ولی خودش نه تنها مهمترین عامل در خود عمل انفجار نیست، بلکه الزاماً جزء مهمترین هاهم میتواند نباشد. نتیجه آنکه کوشش در تبیین وضعیت سیاسی بر مبنای بیواسطه اوضاع اقتصادی یا نمود اکونومیسم تعمیم یافته است و یا اوج بلاغت و ساده اندیشی نسبت به مبارزه طبقاتی، ساده اندیشی و اکونومیسمی که متأسفانه بسیاری از خود برور داده و میدهند. این نوهی از ماتریالیسم مکانیکی است.

چنین دیدگاهی طبیعتاً در تبیین چگونگی شکل گیری اوضاع انقلاب بی نیز خود را بمنصه ظهور میرساند. برخلاف دیدگاه مکانیکی و تدریج گراییانه، تحول و تکامل پدید می آید، نه در خط مستقیم و بصورت افزایش و انباشت تدریجی عوامل و تضادهای بلکه در مسیری پریپیچ و خم و جهش و ارا انجام میشود این تکامل از درون مبارزه اعداد و در حرکتی مارپیچی صورت میپذیرد، که با انفصالات (انقطاعات) سکت هارگسستها) عمیق رقم میخورد. چگونگی شکل گیری گرهکها و اوضاع انقلابی نیز مستثنی از این قاعده عمومی دیالکتیک نیست. بهمراه تشدید کیفی تضاد اساسی اجتماع در زیر ساخت اقتصادی آن و انکشاف یک بحران همه جانبه اقتصادی، مجموعه تضادهای اجتماعی ناشی از این تضاد اساسی و یاد خیل در پیرویه تکاملی آن، نیز زحمت یافته و کیفی تا فعالتر گشته، هر چه بیشتر بر یکدیگر تا تاثیر متقابل می - گذارند و در نتیجه مایه بهم گره خوردن هر چه بیشتر و فزونتر مجموعه تضاد ها و تناقضات اجتماعی فراهم میاید. این حدت یابی و گره خوردن تضادهای موجبات هر چه کشیده تر شدن آنان را ایجاد کرده و آنان را بیش از هر زمان دیگر مستعد گشته شدن در زیر فشارهای موجوده اجتماعی مینماید. باین ترتیب گرهکها شکل میگیرد و زمینه آن فراهم میاید تا گسست یا تشنج جدی در یک عرصه، تحت شرایط معینی بطور فعل و انفعال زنجیره ای، مجموعه ارگانیکها و حیات اجتماعی

علیه جمهوری اسلامی ارتقاء نمیدهد، لیکن همسر دراستادیرم فوتبال و برسر مسئله ای بسیار پربین با افتاده تروجژی تریه تظاهرات برداخته ، آن راه خیابان میکشد، مرکز شعارها را مرکز بر خینی قرار میدهد و با پاسداران هم درگیر میشود؛ ولی این "تناقض" ، تناقضی ناشی از جهان مادی است ، این واقعیت مبارزه طبقاتی است . آری اگر جرعه جنبش توده ای قبل را تضاد بین صدور بارانش با خینی و حزب جمهوری اسلامی زده، جرعه جنبش توده ای بعدی را مثلاً "تضاد بین جناب "جان فدا" و هواداران پرسویلیس میتواند بزند!

با شکل گیری گروه ها ، زمینه مساعد برای تکوین اوضاع انقلابی مهیا میگردد و در بسیاری مواقع این حادثه دعوت "بالائی" های اجتماع است که جرعه حریق اجتماعی را میزند . چنین چیزی از جمله بدین دلیل است که حدت یابی تضاد بین بالائی ها ، خود می بین و با نیویدهنده ایجاد شکاف در صفوف طبقات حاکم و نیز بین آنها و اقشار فوقانی جامعه است ، و وجود چنین شکافهایی تحت شرایط بحرانی جز فاکتورهای اساسی شکل گیری اوضاع انقلابی است . در ثانی این موضوع که حدت تضاد بین بالائی ها جرعه حریق گردد ، و جنبش توده ای تا مدت زمانی در پشتیبانی از این یا آن نیروی بورژوازی ، و تحت هدایت آنان حرکت کند ، مبین نفوذ سیاسی - اجتماعی ایدئولوژیکی "بالائی" ها در میان توده ها است . در بسیاری مواقع با - لائی ها خودشان (و طبیعتاً تحت سیاستها و زیر پرچم خودشان) باعث می - شوند که توده ها به زندگی و مبارزه سیاسی کشانده شوند .

اما چنانچه این نفوذ بالائی ها و رهبری اولیه شان ، سرعت کنار زده نشود ، به مانع جدی و گاه تعیین کننده در راه تکامل جنبش و عامل اصلی خفه شدن آن مبدل خواهد شد . (مانند طور که فی المثل در بهار ۵۷ شد) . این نفوذ ، اما ، بخودی خود زائل نمیشود . جنبش توده ای که تحت

رهبری یا تاثیر و نفوذ بالائی ها همراه میافتد ، خواسته های ماهیتاً متفاوت از خواسته های بالائی ها دارد . با این ترتیب جنبش توده ای خود مصالح مادی کنار زدن رهبری غیر پرولتری و اعمال رهبری کمونیستی را فراهم میآورد . لیکن این "تمویض" رهبری ، خود بخودی انجام نشده و مستلزم کار مشخص کمونیستهاست بجز تک جوشهایی در اینجا و آنجا را دیدن کالیسم سیاسی توده های کارگری و زحمتکش تا آنجائی - بروز خواسته های سیاسی و اشکال مبارزه ای که رهبری به پیش می - گذارد ، اجازه بروز شان را میدهد . برای رونمودن حداکثر را دیدن کالیسم و قاطعیت جنبش یائینها ، رهبری کمونیستی لازم است ، و کمونیستها با "متوهم" خواندن توده هایی که روبه مبارزه میآوردند ، قادر به زائل ساختن توهم واقعی توده ها ، تا مین رهبری پرولتری بر جنبش نخواهند بود .

مضاف باینها ، اینکه جرعه منشأ حریق ، بیشتر ناشی از مبارزات "پائینی" ها باشد یا ناشی از "مبارزات" در بالا ، به میزان زیادی وابسته به تجربه ، سطح آگاهی و هوشیاری سیاسی ، درجه اتحاد و سازمان یافتگی پرولتاریا و زحمتکشانشان است ، که این خود اساساً منوط به قدرت و نفوذ و درایت و تمیز بینی و سرعت عمل پیشقراول کمونیستی پرولتاریا می باشد . بعبارت دیگر چنانچه کمونیستها به مبارزه طبقاتی صرفاً از دریچه اکونومیستی و تنگ نظرانه مبارزه بلاواسطه طبقه کارگر و زحمتکشانشان بآب و روای بر سر مسائل معیشتی ننگردند ، و ناظر بر عطف و منفعل مبارزه گسترده طبقاتی در سطح جامعه نباشند ، قادر خواهند بود تا حتی به درجاتی بهمین "جرعه زدن" نیز جهت داده و آنانرا از یک مسیر خود بخودی به یک مسیر ، اگر نه کاملاً سازمان یافته و آگاهانه (که بنابه خصلت و قوانین عملکرد تضادهای اجتماعی و نقش حزب کمونیست در مبارزه طبقاتی تقریباً ناممکن است) بلکه لاقلاً جهت دار سوق دهند .

از سوی دیگر برخلاف دیدگاه اکونومیستی و تنگ نظرانه ، خود بخودی بودن یکسری "جرعه" ها و یا فرعی بودن عرصه ای که در آن جرعه زده میشود ، بی هیچ وجه نباید مایه عدم توجه مانسبت به این مسائل گردد . در واقع استدلالاتی چون "اینها نقشه مند و آگاهانه نیستند" و یا "مربوط به طبقات دیگرند" و بجهت های از این دست ، با این نتیجه گیری که پس "به ما چه مربوط ؟ ما کار" طبقاتی "خودمان را مستقلانه به پیش میبریم" و اینها ، نه استدلال ، بلکه اراجیف و توجیحات اکونومیستی است و پس !

چنین "استدلالاتی" درکنه خود تنزل دادن نقش و مقام کمونیستها و پرولتاریای آگاه ، و حزب آنان ، در رهبری همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا (و در قلب آن رهبری سیاسی ایدئولوژیکی پرولتاریا) ، به سطح رهبری عملی مبارزات اقتصادی و اتحادیه ای و کارگری (و شاید حداکثر زحمتکشی) است ، چرا که حتی رهبری سیاسی خود طبقه کارگر مستلزم آن است که پیشروان کارگری بلاخص ، و توده های وسیعتر طبقه کارگر بالعموم ، با کلیه جوانب و زوایای مبارزه سیاسی جاری در سطح اجتماعی آشنا گردند . ولی بر طبق تئوری شناخت مارکسیستی این آشنائی و آگاهی ، همچون هر آشنائی و آگاهی دیگری ، نه صرفاً با مشاهده پیرویه ها و رویدادها از دور و تعبیر و تفسیر آنان ، بلکه با حرکت در جهت تغییر پیرویه ها و رویدادها حاصل تواند شد .

بنابراین برای کمونیستها و پرولتاریای آگاه و حزب آنان حتی رهبری و تربیت سیاسی خود طبقه ، جز از طریق برخورد به کلیه جوانب و عرصه های مبارزه سیاسی جاری در جامعه ، از موضع منافع پرولتاریا و کوشش در راه تغییر دادن این مبارزات در جهت منافع پرولتاریا ممکن نتواند بود . از این طریق است که پیشقراول پرولتری ، نه فقط شناخت خود ، و به تبع آن شناخت مجموع طبقه را از "مجموعه مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر" ارتقاء میدهد ، بلکه مهمتر ، توانایی آسراکسب مینماید که خود را به سطح رهبری کل جنبش انقلابی توده - ها ارتقاء داده ، و مجموعه چشمه های گوناگون مبارزه سیاسی و طبقاتی جاری در جامعه را ، در خدمت به منافع پرولتاریا و زحمتکشانشان و انقلاب آنان به سطح بالاتر ارتقاء داده و تحت رهبری حزب و طبقه در هم آمیخته و متحد گرداند .

از همین زاویه است که کمونیستها موظف اند نسبت به جزئی - ترین مبارزات ، مبارزه سیاسی در سطح کل اجتماع ، و بود در میان اقشار و طبقات فوقانی ، و بود در کم اهمیتترین عرصه ها ، "نیز توجه مبدول دارند" ، نه فقط برای تربیت سیاسی پرولتاریا ، بلکه برای استفاد ه حداکثر از چنان مبارزاتی برای تعمیق مجموع مبارزه جاری در سطح جامعه ، سوق دادن آنان به جهتی که منافع پرولتاریا در آنجا نهفته است ، و در جهت اعمال رهبری پرولتری بر مبارزات جاری توده ها *

* در اینجا منظور ما این نیست که باید تحت هر شرایطی ، با هم میزان قوای تشکیلاتی ، در هر مبارزه ای سیاسی (ولو تودهی) شرکت جست بلکه بیشتر چگونگی جهت گیری کمونیستها و زاویه نگرش در برخورد کمونیستها به مجموع مبارزات جاری در سطح جامعه ، مدنظرمان است در مجموع این خط سیاسی و تحلیل از وضعیت جاری اجتماعی و اهداف ما و جایگاه هر مبارزه در این پرتو است که سیاست مادر قبالی هر مبارزه (انتظارا تمان ، چگونگی تخصیص نیرو . . .) راه در هر مقطع زمانی معین میکنند .

تکامل مارپپچی تاریخ و استیصال دیدگاه تک خطی

از عوامل دیگر "خافلگیر" شدن بسیاری شکل های مدعی کمونیسم در ارتباط با اوضاع سال ۵۷، تمایل آنان به این بود که انقلاب و پیشرفت آنرا بصورت تقابل دوارتش کاملاً مجزا و متمایز از یکدیگر منسوخ گردانند، و بدتر آنکه صف انقلاب را در زمان نبرد قطعی مشتعل بر اکثریت عظیمی از مردم بیندارند، از این گذشته، تعمیم مکانیکی و انحرافی سیر انقلاب ۵۷ و بحثابه سیر "کلاسیک" انقلاب در ایران، علاوه بر ارتباطش با تمایل انحرافی فوق الذکر، و اینکه افشاگر تمایل به "دایره ای" دیدن تکامل تاریخ بصورت تکرار کمابیش یکسان وقایع تاریخی بود، خود از عوامل مهم عجز این تشکلهادر درک اهمیت و مقام جنبش توده ای زمستان ۵۷ و بهار ۵۷ گشت.

اولاً امکان تکرار شدن یک شکل پیشروی انقلاب، استثنائی بیش نیست. فی المثل امروزه در مقام مقایسه با سالهای ۵۷ و ۵۸، هم صحنه بازی در متن یک جهان تغییر یافته قرار گرفته، هم خود دستخوش تحولات شده، هم بازیگران تجارب جدید اندوخته اند و تغییر یافته اند، هم شناسائی متقابل بازیگران از یکدیگر تفاوت هائی حاصل کرده است. . . . * (۱) در نتیجه آن کسی که محاسبات خود را بر امکان تکرار مجدد ۵۷ یا ۵۸ متکی گرداند، خود را متکی به استثناء نموده است. در ثانی از جمله مهمترین عواملی که در چگونگی سرنگونی رژیم سلطنتی نقش ایفا نمودند، همانا خصلت طبقاتی رهبری انقلاب بود که در شرایط فقدان آلترناتیو جدی یک قطب پرولتری تأثیری قطعی در چگونگی صف آرایی طبقاتی قوا در نتیجه شکل پیشروی انقلاب گذارد. این نکته در ضمن بدان مفهوم است که در شرایط رهبری کمونیستی که به جای خود، حتی در شرایط وجود یک قطب قدرتمند پرولتاریائی در انقلاب، صف آرایی طبقاتی قوا دستخوش تغییر کیفی شده و طبیعتاً تأثیر بلاواسطه خود را در شکل پیشرفت انقلاب نیز میکشاند.

درواقع آن سازمانهای مدعی کمونیسمی که در سالهای ۵۷ و ۵۸ (و یا حتی امروزه!) به انتظار تکرار مجدد ۵۷ نشستند، باین ترتیب نه فقط خود پرولتاریا و زحمتکش را خلع سلاح کردند، بلکه مضمون غیر پرولتری دیدگاه و مضمون سیاسی - ایدئولوژیک خود و برداشت خود از چگونگی کسب قدرت سیاسی را نیز افشاء کردند.

انتجایی که برخی از اینان (چون پیکاره اتحاد مبارزان کمونیست و . . .) کوشیدند دورنمای معین تری را برای خود ترسیم نمایند، یا عقل شان به "تکرار" اکتبر رسیده، یا حداقل اکثر در تقدم و تأخر مبارزات سال های ۵۷، ۵۶ دست بردند، یعنی چون خمینی قبل از رهبری بود، اول خرده - بورژوازی به خیابان آمد، و بعد پرولتاریا اعتصاب کرد، و بعد قیام شد، حالا که فلان سازمان مدعی کمونیسم و رهبری طبقه کارگر قرار است های انقلاب گردد، اول کارگران باید اعتصاب کنند، بعد اظهارات خیابانی خواهیم داشت و سپس قیام! و چون طبقه کارگر ابتدا به - اکثراً دست به اعتصاب سیاسی نمی زند، از قرار باید ابتدا مبارزات گسترده اقتصادی براه افتد که بلحاظ تداوم بحران اقتصادی زمینه مایم دارد، و بعد به سطح اعتصاب سراسری اقتصادی و سپس سیاسی ارتقا یابد و هكذا. * (۲)

اما هر چه مبارزه طبقاتی انکشاف بیشتری یافت، عمق اختلاف

* (۱) یکی از دلایل مهم شکست مقطعی جنبش توده ای در مقابل کودتا سال ۵۷، عدم آشنائی توده ها، انقلابیون، کمونیستها با شیوه ها و روشهای جمهوری اسلامی بود، حال آنکه جمهوری اسلامی بواسطه خاستگاه تاریخی اش به بسیاری از "فوت و فن" های مورد استفاده توده و پیشروانش در انقلاب کردن آشنائی داشت.

مابین واقعیت و برداشتهای انحرافی ذهنی این نیروها فزونی یافت و گنجی و سردرگمی را در صفوف آنان بیشتر ساخت، تا بالاخره با وقایع خرداد و تیر و پویزه از ۵۷ خرداد به بعد، ضربت قطعی بر ذهنی گرایی ها وارد آمد. مبارزه طبقاتی بر روی دایره ای از پیش مقرر شده، پیش نرفته بود، یعنی "قرار نبود" ۵۷ خرداد و وقایع مابعد آن بدان ترتیب رخ دهند! اخلاقی در "سیکل" رخ داده بود، توضیحی بر این ناخوانسی واقعیات با فرضیات پیشین لازم میآمد. لیکن توضیح اولیه بسیاری از رهبران و کادرهای سازمانهای مختلف از بیکار گرفته تا اقلیت و اتحاد مبارزان کمونیست و دیگران جالب و در عین حال بسیار درد آور بود و تنها منجر به خلع سلاح بیشتر نیروها گشته، و آیکاش میچکا ه داده نمیشد. گویا وقایع ۵۷ خرداد به بعد، تکرار وقایع ۲۸ مرداد ۵۸ به بعد بودند، تنها به شیوه ای خشن تر و شدید تر و با زگویی از قرار همانند در قبل، این موج نیز گذرنده بوده و جامعه دوباره به سیر سیکل قبلی موعود، عودت داده خواهد شد. ولی این بیشتر به سوت زدن کسی میمانست که در تاریکی قدم برمیدارد و میخواهد با این سوت زدن به خرد قدرت قلب دهد.

یکی دو هفته از آن دوران توفانی کافی بود تا باین توجیه مقتضی خط بطلان کشد. کسانی که تا دیروز قادر به تشخیص پتانسیل انقلابی عظیم جنبش توده ای نگشته و در جهت بالفعل گرداندن آن نکوشیده بودند، اینک، پس از کودتای که اشکال پیشین مبارزاتی دیگر کهنه شده و کارائی خود را از دست داده بودند و رو آمدن توان مبارزاتی توده انقلابی منوط به ارائه سیاستها و تاکتیکها و اشکال مبارزاتی مقتضی آن اوضاع و شرایط گردیده بود، از تشخیص پتانسیل بالای توده انقلابی عاجز ماندند در حالیکه چشمان شان برای دیدن قوای فعاله ارتجاع و بیایه توده ای آن بسیار تیزتر شده بود!

باین ترتیب، یکی پس از دیگری، درپوش ها و با توجیهات گویا ناگون، رهبران سازمانهای مختلف مدعی کمونیسم و انقلاب بعد فرموله کردن انواع و اقسام ترهات مرتجعانه انحلال طلبانه و انفعالی، تسلیم طلبانه و رویزیونیستی پرداختند. بیکار تدارک قیام مسلح توده ها را در عین هشدار نسبت به "آوانتوریسم" طرح گرداند، راه کارگر عقب نشینی به میان توده ها، رانداد، فدائیان اقلیت انفعال خود را با تابلوهائی تبلیغاتی و پرزرق و برق "جوخه های رزمی" و بعضاً ایجاد کمیته های قیام کارگری "کوشید تا پیوشاند، اتحاد مبارزان کمونیست نیز صرفه را در این دید که سر خود را با "جنبش خالص کارگری اش" و ایجاد شوراهای واقعی کارگری "گرم کند و باقی مسائل را پشت گوش اندازد. بسیاری از کوچکتر "هامم ترجیح دادند بگویند "باید فلان و بهمان کرد، ولی متأسفانه ما خودمان نیرویش را نداریم."

و البته با توجه به عمق انحرافات حاکم برجانب کمونیستی مادر

* (۲) البته بعد از اتحاد مبارزان کمونیست قدری خلاق تر شد و کوشید تا این شمارا پرولتری "تر و در ضمن "دقیق" تر سازد. قرار شد شوراهای کارگری شکل بگیرند، الزاماً انقلابی نیستند، و بعد اینها مبارزه اقتصادی را در سطح کشور منحد سازند، و آنگاه از یائین قدرت دوگانه شکل بگیرد (فی المثل رجوع کنیده مقاله "بیش بسوی تشکیل شوراهای واقعی کارگری در فابریکها" کارگر کمونیست شماره ۱) و لابد قرار است طبقه کارگر مستقیماً قدرت سیاسی را بگیرد، بلکه ابتدائاً کرنسکی ایران، که نقش اش به رجوی محول شده، حکومتی مابین مه و اکتبر ایرانی تشکیل و قس علیهذا!

مانند اینیم که چقدر "حزب کمونیست" در بسط و تکامل ایمن احکام و تحلیلهای دامیان پیشین "مارکسیسم انقلابی" کوشش کرده و تا به کجاییش رفته است. از جمله آباهنوز مقرر نگردیده که چه کسانی قرار است عهده دار نقش میلیوکف و لوف در فاصله فوریه تا مه شوند؟!

بخش ۲:

جهت‌گم‌کردگی ایدئولوژیک

و

انحرافات ما

وامادرموردما مسئله باکیفیتی اساساً متمایز از دیگران مطرح بود مادرکنه دیدگاههای خودنه تدریج گرا بودیم ، نه گرایش به درک تک-خطی ودایره ای مانندازسیرتکامل مبارزه طبقاتی داشتیم،مانه فقط از چگونگی شکل گیری گره‌گاه آگاه بودیم (کما اینکه از مدت‌ها قبل از وقوع انقلاب ۵۷ به وضوح مرچه تاملرطلایه های آنرا تشخیص دادیم) بلکه دقیقاً گره‌گاهی را هم که از زمستان ۵۹ آغازبه شکل گرفتن کرد تشخیص دادیم .

آنچه از برائی خط ماشیداً کاست ؛التقاط مابرو روی مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون ،یعنی گرایش سانتریستی مانسبت به اندیشه مائوتسه بود.بعبارتی اگرچه ریشه وعلل عدم تدارک مارانیسز باید در بحران ایدئولوژیکی تشکیلاتان جست ،لیکن تمایز اساسی ما با دیگرانی از جمله مبارزان ، مبارزین . . و بیکار در آن بود که آنان بسیار پیشتر از گره‌گاه ۶۰-۵۹ ، انحلال طلای ایدئولوژیکی خویش را سیستماتیزه کرده بودند حال آنکه ماهیچگاه چنین نکردیم وبلکه در تندبیچ بهار ۶۰ ، این اقلیتی از سازمان ما بود که جمیع انحرافات گذشته را سیستماتیزه کرده وبه سطحی کیفیتاً بالاتر ، به رویزیونیسمی که اساساً دارای ویژگی های مشی امثال پیکار بود، ارتقاء داد. اجازه دهد اشاره ای به برخی ریشه‌های بحرانی داشته باشیم که شورای دوم اتحادیه کمونیستهای ایران منعقد در فروردین ۵۸ که چهارچوب اساسی مشی سازمان ما تا مقطع بهار ۶۰ رابه پیش نهاد، بر ممتن آن برگزار

آن مقطع ،چنان سرنوشتی چندان غیرمترقبه هم نبود و در واقع جهش خرداد ۶۰ در مبارزه طبقاتی پیش از آنکه بتواند بسیاری از کونیستها بویژه "رهبران " ربا بیک جهش در مسیر تصحیح انحرافاتشان و یاسخ-

کوئی به وظایف اصلیشان بیان دازد، فقط میتوانست موجب جهشی دیگر گردد: جهش از جمیع انحرافات عمیق گذشته به یک کیفیت نوین یعنی رویزیونیسم و انحلال طلای .

در واقع "نه میخواستند میتواند"، بطرز دردآوری وصف الحالی فاجعه آمیز خود این سازمانها در ارتباط با امر هدایت کمونیستی انقلاب شد. چنانچه در مجموع نگرینسته شود، بخش اعظم نیروهای منسوب به جنبش کمونیستی ، با دیدگاه مکانیکی بیک خطی وندیدن بیچ وخما، یابندیدن جهشها و گرایش به درک تدریج گرایانه از تکامل انقلاب و مبارزه طبقاتی و یادارک محدود و تنگ نظرانه و اکونومیستی از وظایف کمونیستها ویرولتاریا در انقلاب عملاً نه فقط نتوانستند نزدیک شدن نبرد قطعی را ببینند ، نه فقط نتوانستند خودو طبقه کارگرو توده های وسیعتر مردم را برای رودروئی قطعی باضد انقلاب آماده سازند و تدارک لازم برای چنان نبردی را ببینند و باین ترتیب توده های انقلابی را تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین رها کردند تا بدون هیچ گونه آمادگی نبرد قطعی برایشان تحمیل کرده، بلکه بواسطه همان انحرافات در شرایطی عاجز از درک چگونگی پاسخگویی به وظایفشان گردیدند که دیگر علی‌رغم عدم تدارک ، علی‌رغم عقب افتادگی ها و ناسا- آمادگیها و علی‌رغم شرایط فوق العاده صعب و دشوار ناشی از این عدم تدارکها میبایست در پیشاپیش توده راه پیشروی انقلاب را بنمایانند حاصل آنکه، از یکسو توده مردم فاقد رهبری کمونیستی ، توانائی آماده شدن برای نبرد را از دست داد و تحت رهبری لیبرالها و مجاهدین و سیاستهای آنان نیروهایش به هرز رفت ، از صحنه سیاسی بدر شد و بدون نبرد قطعی وجدی جنبش اش به شکست مقطعی دچار شد و از سوی دیگر کمونیستهای مشکل در این سازمانها خلع سلاح و سردرگم ، ناتوان از هدایت انقلاب و توده ها و در نتیجه فاقد نقطه اتکاب انقلاب بالنده ، گروه گروه بدام افتاده بدست جلاخان رژیم بورژوا - کمپرادور - اسلامی سربه نیست گردیدند و جنبش کمونیستی نیز به شکستی آنچنان سنگین گرفتار آمد . *

ثولوژیکی بیک سازمان خرده بورژواشی گشت (هرچند بنابه علل خود ویژه تکامل جنبش کمونیستی ایران تا زمان شکست سال ۶۰ ، بخش اعظم کمونیستهای ایران در صفوف سازمانهای اساساً خرده بورژواشی چون پیکار، رزمندگان ، وحدت انقلابی ، کومله و دیگران متشکل باقی ماندند)

این سازمانها عاجز از تکامل دادن مارکسیسم در شرایط ویسئزه ایران دست به منحل کردن بنیادهای ایدئولوژیکی مارکسیسم در تشخص معین و ویسوتگی ارگانیک تاریخی آن ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون زدند و باین ترتیب با این انحلال توانائی در پرداخت و پیشبرد بیک خط مارکسیستی را از خود سلب کرده و خود را از صفوف جنبش کمونیستی ایران خارج گردانند. اینسان اکثر ازنفی اندیشه مائوتسه آغاز کرده و بطور اجتناب ناپذیر در پایان به نفی لنینیسم (چه به عیان وجه درپوشش و در مجموع چه در اشکال رویزیونیسم ترتکیستی و شبه ترتکیستی ، مدرن ، سه جهان سوسیال دمکراتیک و . . .) رسیدند . در آینده بسیار بیشتر در این باره خواهیم نوشت .

* توضیح ریشه های انحرافات فوق و چگونگی شکل گیری آنان در جنبش کمونیستی از حوصله این نوشته خارج است . مختصراً اشاره کنیم که : طیف موس به خط ۲ که اساس نیروهای اصیل جنبش کمونیستی ایران را در بر میگرفت عمدهً مشتمل بر سازمانهایی بود که به سختی از بحران در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی تأثیر گرفته وبه مواضعی التقاطی ، سانتریستی و برخی از آنها کاملاً ضد مارکسیستی در غلطیده بودند. این امر به بحران ایدئولوژیکی در این سازمانها دامن میزد. تحت فشار بحران مزبور وحدت مبارزه طبقاتی مواضع التقاطی و سانتریستی این سازمانها یکی پس از دیگری در سیری قهقراپی درهم شکست و آنان را از صفوف جنبش کمونیستی بیرون رانده وبه تشکلهای خرده بورژوازی و بورژوازی مدعی کمونیسم مبدل گرداند. لیکن این امر "بحران" بسیاری از ایشان را "مداوا" نکرد فی المثل برای سازمانهای کمونیستی چون "مبارزین" ، "مبارزان" ، "پیونده" ، "متحدین خلق" و دیگران که بنابه علل پیش گفته به بحران ایدئولوژیکی افتاده بودند، تشکیل "وحدت انقلابی" بیان جهش آنان از یک کیفیت (سازمانهای کمونیست) به کیفیت دیگری (بیک سازمان خرده بورژوازی) و در ضمن بیان تبدیل شدن کیفیت بحران آنان از بحران ایدئولوژیکی تعدادی از سازمانهای کمونیست به بحران ایدئولوژیکی

مرگ مائوتسه دون ، کودتای بورژوازی در چین وفوموله شدن تئوری رویزیونیستی به جهان بمثابه استراتژی جنبش بین المللی کمونیستی و پرولتاریای جهانی از سوی رویزیونیستهای چینی به مبارزه - ای سخت و حامدایین موافقین و مخالفین این تئوری در سازمان مادامن زد. پس از گذشت قریب به یکسال و باستکبری قاطع اکثریتی از سازمان بر علیه تئوری به جهان این مبارزه نتیجه مرحله ای خود را در موضعگیری اکثریت نمایندگان حاضر در شورای اول اتحادیه کمونیستهای ایران (فروردین ۵۷) بر علیه این تئوری تثبیت کرد و طی سلسله مقالات نشریه حقیقت تحت عنوان "درباره تئوری به جهان" نمود بیرونی یافت که حتی تا به امروز سیستماتیک ترین نقد موجود در جنبش کمونیستی ایران بر علیه تئوری به جهان بشمار میاید .

این سند هر چند دستاوردی برای ما و جنبش کمونیستی ایران بشمار میاید، لیکن از کمبودهاش کالی اساسی رنج میبرد، در واقع سند مزبور اگرچه نقطه آغاز نقد خود را بدستی اتکاء به مواضع تازه آشنوی جنبش بین المللی کمونیستی گذارد و باین ترتیب در ابروی انحلال طلبی عیاشی که از همان دوران دیگر به روندی قدرتمند در جنبش بین المللی کمونیستی بدل شده بود، بست لیکن قادر نشد نقد خود را تعمیق کرده و به ریشه های تاریخی شکل گیری تئوری به جهان در پیشینه جنبش بین المللی کمونیستی تعمیم دهد. در واقع نقد ما بر سه جهان با اتکاء مطلق به خط جنبش بین المللی کمونیستی انجام گرفت و نه شیوه اتکاء - اصلاح - ارتقاء. بعبارت دیگر مائوتسه در جهان را از جمله با اتکاء به (و دفاع از) تاکتیکهای فرموله شده در کنفرانس ۷ کمینترن در مبارزه علیه فاشیسم و بینش حاکم بر سیاست خارجی دولت سوسیالیستی شوروی در همان دوران نقد کردیم و این امر با توجه به رشد قبلی گرایشاتی که بالاتر بردانها اشاره کردیم چندان هم غیر منتظره نبود. نقد ما از سه جهان گرایشی به دکماتیسم - یعنی دکماتیسم در مورد گذشته جنبش بین المللی کمونیستی - راد خود حمل میگرد تا نقدی که انحراف بر متن انتقادی دیالکتیکی از ریشه های آن در جنبش بین المللی کمونیستی و ارتقاء تئوری مارکسیستی از این رهگذر و چنانکه معمول همه دورانهای شکست و یابروز انحرافات است، در مواجهه با یک شکست یا انحراف، یا مارکسیسم تکامل مییابد یا انحلال طلبی رواج پیدا میکند (چه بصورت رویزیونیسم و چه بصورت انحلال طلبی نوع "شورای متحد چپ") و یا دکماتیسم قدرت میگیرد. و با چنانکه معمول است، دکماتیسم خود تنها زمینه ساز یابروز اصل پیش درآمد انحلال طلبی و رویزیونیسم میگردد آنهم بشکلی شدیدتر.

نکته در این است که این شیوه برخورد ما به جهان، درجا، بایه دفاع استوارانه از اندیشه مائوتسزینست گرداند. دفاع بیقید و شرط ما از تمامی مواضع کمینترن و اتحاد شوروی و برخورد غیر نقادانه ما به تاریخچه جنبش بین المللی کمونیستی نمیتوانست چنان نتیجه ای نداشته باشد، چرا که مائوتسه دون خود گسست های قطعی از بسیاری از جوهر عمده انحرافات کمینترن را رهبری کرده بود و اندیشه مائوتسه چیزی نبود مگر تکامل خلاق مارکسیسم - لنینیسم - از جمله در دوران مبارزه حاضر رویزیونیستی و جمع بندی از تجربه تاریخی دیکتاتور پرولتاریا در شوروی و نیز در مبارزه علیه انحرافات اگو نسومیستی

* همانطور که پیشگفتار نیز اشاره کردیم، قصد ما در این نوشته ارائه یک جمع بندی همه جانبه از گذشته نیست، چنین جمع بندی ای باید بر متن تحلیل از تکامل جنبش بین المللی کمونیستی، در بر گیرنده نقد جمیع انحرافات اساسی و نیز نقاط قوت و مثبتت مادر گذشته ۱۵ ساله این سازمان (که وجه غالب حرکت ما را تشکیل میدهد) باشد. که بنا بر اهداف این نوشته از آن صرف نظر کرده ایم .

کمینترن و در راه اعاده و ارتقاء یک سلسله احکام و اصول لنینیستی (بویژه در مورد نقش حزب و عنصر آگاه و عدم تمکین به سیر خود بخودی وقایع) که کمینترن از آنان عدول ورزیده بود .*

حالات مرتدانه و رویزیونیستی انورخوجه و حزب کارآلبانی به مائوتسه دون و اندیشه مائوتسه، جرقه ای بود برای آنکه ست شدن ما بر سر اندیشه مائوتسیان شود. سانتریسیم مادر بین اندیشه مائوتسزینست در واقع بیان سانتریسیم مادر بین مارکسیسم و رویزیونیسم بود. از اینجا بود آغاز شکل گیری یک گرایش سانتریسیتی و اگنوستیستی و متعاقب آن انحلال طلبانه (در تبعایدتولوژیک) در سازمان ما، اما مضاف باین، بویژه در مورد کمونیستهای کشورهای تحت سلطه، سانتریسیم یا مستقیم اناشی از ناسیونالیسم و بورژوادمکراسی است و یا خود زمینه ساز در غلطیدن به ناسیونالیسم و بورژوادمکراسی میباشد. و ما نیز از این قاعده مستثنی نگشتیم. سانتریسیم بمعنی موضع میانه گرفتن ما بین مارکسیسم (ایدئولوژی واحد پرولتاریای آگاه جهانی) و رویزیونیسم (ایدئولوژی یهژوائی در پوشش مارکسیسم) و در واقع بمفهوم میانه ایستادن ما بین پرولتاریای جهانی و بورژوازی (اعم از "خودی" و غیر آن) ما بین انترناسیونالیسم و ناسیونالیسم و بورژوادمکراسی است. گرایش سانتریسیتی ما مایه رشد گرایش ناسیونالیستی (و عمدتاً بمفهوم همه چیز امنحصر "در چهارچوبه تنگ مبارزه طبقاتی جاری در جامعه "خود" و میان پرولتاریای "خودی" بادشمنانش دیدن - که این نیز خود گرایشی ناسیونالیستی است!) در صفوف ما دوری روز افزون - مان از نقطه اتکاء ایدئولوژیکی اصلی پرولتاریای آگاه یعنی انترنا - سیونالیسم پرولتری گشت. بدین ترتیب رسالت تاریخی - جهانی پرولتاریا بستانه یک طبقه واحد جهانی که برای یک هدف واحد میر - زمدربینش ما کمرنگ تر و کمرنگتر شد.

مضاف باین نهاد شوری بسیار در باسخگویی به معضلات و مسائل مبتلابه جنبش بین المللی کمونیستی از یک سو و عقب افتادگی و بیبایه بودن فاحش کمونیستها در مبارزه طبقاتی جاری در ایران و الزام به جبران سریع این عقب افتادگی وضع کمی واحساس به لزوم تمرکز همه قوادربین جهت و خلاصه کشش اوضاع عینی از سوی دیگر (آنهمس اوضاعی در حدیک انقلاب!) شرایط مادی مساعدی را برای طفره روی از پرداختن به مسائل ایدئولوژیکی جنبش بین المللی کمونیستی فراهم میآورد.

خلاصه آنکه سازمان مادر شرایطیک بحران ایدئولوژیکی و در نتیجه جهت کم کردگی ایدئولوژیک - استراتژیک شورای مهم خود را در آغاز دوره ما بعد قیام ۵۷ بر گزار کرد.

فاکتور مهم دیگری که به بحران در صفوف مادامن زد، عدم ایفای نقش کیفی از سوی مادر جریان انقلاب ۵۷ بود. اگر دیگر نیرو و همسای منتسب به جنبش کمونیستی اکثر افرار رسیدن انقلاب را ندیدند و در نتیجه حتی بهمین علت هم که شده (که البته فقط، و حتی عمدتاً، این امر علت اصلی نبود)، نتوانستند نقش کیفی در انقلاب بازی کنند، و این موضوع میبایست عاملی باشد که بخود آیند و در دیدگاه ما و بینش خود

* در همان شورای اول اتحادیه کمونیستهای ایران، در بررسی عملکرد تشکیلاتی سازمان از بدو تا سپس آن تا پایان سال ۵۶، انحراف اصلی سازمان سوبژکتیویسم تشخیص داده شد، حال آنکه فی الواقع عکس آن یعنی توجیه گرائی و کرنش به خود روشی در عرصه وظائف عملی و تشکیلاتی، انحراف اصلی بود. چونکنی موضعگیری ما بر علیه سه - جهان - و از جمله اتکاء بیش از پیش بر تجربه کمینترن و طبعا دیدگاه های اگنومیستی و تدریجگرایانه حاکم بر کنفرانس ۷ کمینترن - ارتباط ایدئولوژیکی بلاواسطه با جمع بندی و از گونه ما از انحرافات در عملکرد تشکیلاتی گذشته مان داشت .

استراتژیک بدنبال سپر خود بخوی وقایع و حوادث افتادیم و مهمتر از همه امکان تدارک مستقلانه پرولتری برای کسب قدرت سیاسی در آن دوره را از خود سلب کردیم . *

بدون تردید هیچ کدام از سازمانهایی که تحت لوای کمونیسم فعالیت میکردند باندازهٔ مدارس سازماندهی و هدایت مبارزات کارگری و توده ای زمستان ۵۷ و بهار ۵۸ نقش ایفا نکردند. در طی این مقطع زمانی اتحادیه کمونیستهای ایران دهها و صدها اعتصاب و تظاهرات و تعرضات توده ای بر علیه جمهوری اسلامی و عمال آن را در بسیاری از نقاط کشور سازمان داد. تظاهرات هائی که گاه تا چندین هزار نفر را در بر میگرفتند، مع الوصف نظریه همان انحرافات که بر شمریم عزیزم قاطعانه در ادیکالیزه کردن جنبش کارگری و توده ای تا اواخر بهار ۵۸ قادر به بیرون کشیدن جنبش کارگری و توده ای از زیر سیاست عمومی و اشکال مبارزاتی تحمیل شده برجانبش توسط رهبری لیبرال - مجاهد نگر دیدیم .

بخش ۳: تأخیر تاریخی

در اواخر دهه ۵۰ شریه حقیقت در خطاب به کارگران و جوانان انقلابی رهنمود ایجاد دسته های ۳-۲-۱ - نفره در کارخانجات و محلات بمثابه تشکیلات لازم برای هدایت نبرد هائی، قیام، راهپایه بیشتر از آن نیز بدنه سازمان رهنمود آنرا گرفته بود که علاوه بر تشدید فعالیت تبلیغاتی در کارخانه ها و محلات، کوشش های خود را بر پائی و سازماندهی اعتصابات و تظاهرات و هدایت و ادیکالیزه کردن تظاهرات ها و اعتصابات خود بخوی را سیستماتیک تر کرده و اشکال مبارزاتی را نیز ارتقا داده دست به ایجاد ارگانهای توده ای منطبق با نیازهای پیشبرد مبارزه طبقاتی زنند .

در واقع این رهنمودها مبنی کمر راست کردن سازمان از زیر بار انحرافات گذشته و کوشش در بدست گرفتن ابتکار عمل انقلابی و سازماندهی مستقلانه کمونیستی (چه در بعد سیاسی و چه در بعد تشکیلاتی) جنبش ها و اعتراضات توده ای بود .

از جمله نتایج این رهنمودها مثلاً سازماندهی یک تظاهرات توده ای در محلهٔ فلاح تهران و هدایت و ارتقاء آن به سطح تعرض به پاسد - اران و کمیتهٔ محله، خلع سلاح برخی پاسداران و مصادرهٔ قسمی اسلحه های کمیته بود .

در مجموع نمونه هائی از این قبیل استثنا ناهائی در عملکرد ما در آن دوره بود . اولاً: بدین دلیل که هر چرخش سریع در سیاستهای سازماندهی و تشکیلاتی و گذار از یک سلسله سیاستهای نوین همواره میزبان معینی از هرج و مرج سازمانی و بهم پاشیدگی مناسبات تشکیلاتی را بهمراه میآورد که طبعاً عدم توانائی نسبی در اعمال همه جانبه سیاستها را در طی دورهٔ گذار بدنبال خواهد داشت . کوتاه کردن دورهٔ گذار و تقلیل دادن نسبت عدم توانائی در اعمال مشی سیاسی و تشکیلاتی پیش از هرجیز منوط به میزان انسجام سیاسی و آمادگی ذهنی توده های تشکیلاتی و رهبران سازمان در برخورد به اوضاع نوین و سپس وابسته به تجربهٔ انباشته شده تشکیلات (از رهبری تابنده) نسبت به وظایف گوناگون و شیوه های مختلف فعالیت است . در آن مقطع و در

تحقق بیشتری و زندگیکن در مورد ما مسئله به نحوه ای بسیار حادث مطرح گردید: مافراسیدن انقلاب را دیدیم و از این لحاظ بجزات میتوان ادعا کرد که بیشترین نیروی جنبش کمونیستی و کل جنبش انقلابی بودیم و باز علیرغم این نتوانستیم نقش کیفی در آن ایفا نمائیم . این موضوع ضربتی بس سنگین بر روحیه ما وارد آورد و آکنوستیسم نسبت به مواضع گذشته را در صفوف ماتقویت ساخت ، چرا که در آن شرایط بحران ایدئولوژیکی با رجوع به مواضع و عملکرد گذشته نتوانستیم در پیام کجای کارمان ایراد داشته و ریشه انحرافات در چه بوده است را این مورد جمع بندی شورای اول اتحادیه کمونیستهای ایران نه فقط اقتناع کننده نبود بلکه بیشتر به سردرگمی های افزود. نتیجتاً هم مواضع و دیدگاهها و عملکردهای گذشته اعم از صحیح و غلط، اگر نه رسا ولی بشکلی پوشیده بزیروسؤال رفتند .

وبالاخره سومین فاکتور مهم در شکل گیری انحرافات ما در دورهٔ مابعد بهمن ۵۷، انحراف دیرپای جنبش بین المللی کمونیستی (اشکال "جیب" و بویژه راست) در برخورد به حکومتهای بینابینی بود. این انحراف و بخصوص شکل راست آن که بی ارتباط با دیدگاههای حاکم بر اکثریت کنگره ۷ کمینترن نبود، گرایش به تابع نمودن اهداف استراتژیک طبقه کارگر به امر دفاع از حکومتهای بینابینی در مقابل امپریالیسم و ارتجاع و امر "حفظ" خصلت مترقی آنها را داشت جوانی از این انحراف را مایشتر در بر خود به حکومتهایی چون الجزایر و لیبی و مصر از خود برود داده بودیم و اینک در مقابل حکومت نیروهای بینابینی "خوی" این انحراف تاثیر بلاواسطه بر سیاستهای ما میگردد. (این تازه در حالی است که خمینی را در آن دوران در زمره نمایندگان "نیروهای بینابینی" بدانیم)

همانطور که گفتیم جهت کم کردگی ایدئولوژیکی و گرایش ما - نتریبستی به گرایشات ناسیونالیستی و بورژوا - دمکراتیک بامید آمدن از جمله نتایج تبعی ولی فوق العاده مهم این انحراف، گرایش به مطلق دیدن مرحله دمکراتیک انقلاب و در نتیجه سنجیدن نقش جایگاه و بتانسیل نیروهای طبقاتی غیر پرولتری از این دریچه بود، علاوه بر این گرایش به مطلق و در خود دیدن مرحله دمکراتیک انقلاب، گرایش مبتنی بر منشا نیز کردن مطلق گرایانه و مکانیکی مراحل دمکراتیک و سوسیالیستی انقلاب و بالنتیجه تقلیل نقش جایگاه کیفی طبقه کارگر در مرحله دمکراتیک انقلاب را بهمراه داشت .

نتایج عملی این گرایشات انحرافی از یکسو توهم پیدا کردن نسبت به بتانسیل و جایگاه نیروهای طبقاتی غیر پرولتری و از دیگر سو کم رنگ کردن نقش طبقه کارگر در انقلاب و به تبع آن کم بهادادن به و تقلیل جایگاه "عنصر آگاهی کمونیستی" بود. این انحراف آخری به نوعی اکونومیسم سیاسی یعنی دنباله روی از جنبش سیاسی خود بخوی توده ها بامید ادا و آنجا که هر جنبش خود بخوی توده ای الزامات تحت رهبری سیاسی غیر پرولتری قرار دارد، این اکونومیسم سیاسی در عمل دنباله - روی از اقتشار و طبقات غیر پرولتری را مفهوم میداد .

مختصر آنکه مجموعه انحرافات ایدئولوژیکی فوق الذکر از جمله مهمترین عوامل در بوجود آمدن انحرافات فاحش در سیاستها و خط مشی سیاسی ما شده و زمینه ساز شکل گیری یک گرایش و روند اکونومیستی و بورژوا - دمکراتیک در صفوف ما گشتند .

و نتیجه عمومی تر عملی آنکه با از دست دادن دورنما و جهت گیری

* اساساً دورتو مطالب فوق الذکر است که میتوان مجموعه انحرافات سیاسی ما در مقطع زمانی بین ۳۲ بهمن ۵۷ تا اواخر بهار ۵۸ را از سبب ستهایمان در قبالت سفارت گرفته تا جنگ ایران و عراق، کردستان و جنبش خلق کرد و از شیوه برخوردمان به "اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست" گرفته تا دیدگاهها و عملکردمان در راه ایجاد حزب کمونیست را توضیح داد .

شرح جمع بندی ها و در سگیریهای از آن انحرافات از حوصله این نوشته خارج است . امانه از آن رو که گویا کم اهمیت اند که درست بعکس ! اهمیتشان بیشتر از آن است که در این مختصر به بدانسان پرداخته گردد . فقط میتوانیم قول آنرا بدهیم که در اسرع وقت این جمع بندیها را تنظیم کرده و در اختیار جنبش قرار خواهیم داد .

وظائف تدارکاتی برای کسب قدرت سیاسی است. اینکه چه چیز را و چگونه باید تسریع کرد برای اینکار چه اشکال مبارزاتی و ساز-مانی مورد نیازند، آن فرصت مناسب برای پیشروی، کدام است و چگونه و تا چه حد باید پیشروی کرد... همه را شناخت ما از قانونمندیهای خود و ویژه تکامل مبارزه طبقاتی در هر مقطع و در اصل خط سیاسی ایدئولوژی صحیح است که معین میکند.

شناختن عرصه های گوناگون مبارزه طبقاتی و اجتماعی و فعال شدن در اصلی ترین آنها و در این دوران اضافه بر افزایش تجربه حزب و پرورش قابلیت های آن در هدایت مبارزات مختلف، تربیت کردن سیاسی توده ها بطور اعم و پیشروان بطور اخص و شناسایی پیشروان عرصه های مختلف نبردها و نگاه کوشش در جذب، تربیت، ارتقاء و سپس سازماندهی آنان در حزب یا ارگانهای مناسب تحت هدایت حزب و در تحلیل نهائی ارتقاء سطح مبارزات گوناگون جاری در جامعه و در هم آمیختن آنها در یک پیرویه واحد تحت رهبری حزب و باین طریق انباشت و ذخیره سازی قوای نبردهای قطعی و کسب قدرت سیاسی، چنین نداد جمله اساسی ترین وظایف کمونیستها.*

بر خلاف تصور رایج در میان سازمانهای خرده بورژوا و بورژوازی مدعی کمونیسم، تدارک، صرفاً کارآرام سیاسی (به سیاق کار تربیتی برای توده ها!) و تشکیلاتی و فنی نیست، بیشتر آنکه صرفاً آماده سازی "درونی" نیروهای موجوده تشکیلاتی هم نیست. مضافاً آنکه "تسریع" مفهوم نبردهای پیشرو و مجزا از توده، اعم از ترور و عملیات مسلحانه متمرکزتر (چه در شهروچه در خاج شهر) و... نمیباشد.

برداشت اول تدریج گرایانه و اکونومیستی (و ضعیف اگوزیک) از امر تدارک است که میتواند شکل تکامل یافته ترویج پیچیده تراکیب نویم مسلحانه را هم بخود بگیرد، در حالیکه دومی برداشتی چریکی - کاستریستی از نقش کمونیستها در تسریع مسیر تکاملی مبارزه طبقاتی میباشد.

دوره های مختلف امر تدارک میتواند کار تشکیلاتی آرام و حتی فعالیتهای فرهنگی و تربیتی را نیز شامل کرده، لیکن تدارک نه منحصراً توده اغلب اوقات بطور عمدتاً مفهوم امور فوق نییاد بیرون از کشورها و تحت سلطه امپریالیسم و از جمله ایران در اغلب اوقات مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی خود جزو مهم و نگاه عمده تدارک، برای کسب سرتاسری قدرت سیاسی است.

کار تدارکی لازم در تمام دوران بهمن ۵۷ تا زمستان ۵۹ میباشد اساساً بطریق فوق صورت میپذیرد و جایگاه کردستان و جنگ انقلابی جاری در آن نیز میباشد از این زاویه مورد نگرش قرار میگیرد. آنچه گفته شد بدان معنی نیست که چنانچه در منطقه دیگری امکان برد پائی جنگ انقلابی و یا حتی آزاد سازی مناطقی فراهم می آید از این امر استنکاف و رزیده و یا مملد کردستان میباشد از پیشروی نظامی و تحکیم و گسترش مناطق پایگاهی سرباز زده میشد. بعبارت دیگر دوره تدارک مفهوم دوره "عدم پیشروی" نیست. نکته بیشتر در آن است که در مجموع از بهمن ۵۷ تا زمستان ۵۹، شرایط تعرض نهائی و قطعی برای کسب سرتاسری قدرت سیاسی موجود نبود و باین اعتبار وظیفه محوری در آن دوره تدارک چنان پیشروی و تعرضی بود حال آنکه از زمستان ۵۹ شرایط برای پیشروی و تعرض نهائی فراهم آمد.

* طبعاً برای اجرای چنین وظیفه ای، حداکثر انجم و نیز انعطاف تشکیلاتی بعلاوه دید روشن نسبت به اشکال متفاوتی که مخرجیه مبارزه طبقاتی خود را بروز میدهد، لازم است. مثلاً چونکی تسریع مبارزات زنان برای رهائی از یوغ ستم مردسالاری و اشکالی که این مبارزه بخود میگیرد، کاملاً متفاوت از چونکی تسریع مبارزه در کردستان و اشکال پیشرفت این مبارزات است.

مواجهه با رهنمودها و سیاستهای نوین، بدنه تشکیلات مانعوانست به سرعت به اعمال خط بیردازد و آنچه که این بار ناتوانایی نسبی ما در اعمال خط را سبب میگردید، پیش از آنکه انحراف باشد در وهله اول عدم تدارک قبلی ذهنی سازمان، یعنی این واقعیت بود که ما تا چندین پیش از آن تحولات سیاسی و بویژه نقش و مسئولیت خود را این چنین نمی دیدیم که برویش تعمق کافی ورزیده باشیم و در ثانی تشکیلات ما از جمله بعزت انحرافات سابق (ولی نه صرفاً به این خاطر) قادر نشده بود تجربه کافی در مورد شیوه های گوناگون مبارزاتی و سازما - ندهی توده ای انباشت نماید.*

ثانیاً: انحرافات گذشته که سر آغاز یک گرایش اکونومیستی و رویزیونیستی گردیده بود اینک تاثیرات خود را بر بخشهایی از رهبری و صفوف سازمانی ماعیان میساخت. این گرایشات که اکنون تبدیل به یک روند قدرتمند گردیده بودند در راه پیشروی ما و برداشتن موانع و جبران عقب افتادگی ما بشدت اخلال میکردند.

تندیج در تحولات مبارزه طبقاتی وحدت یابی کیفی آن بخصوص حول وحوش خرد ادو تیر ۶ همانگونه که بخش بزرگی از رهبران دیگر سازمانهای مدعی کمونیسم را به ورطه رویزیونیسم و شکست طلبی انداخته بود، اقلیتی از رهبری تشکیلات ما را هم به همانجا پرتاب کرد؛ در آن دوره حاد و بحرانی دو جهش در صفوف سازمان ما انجام شد. اکثریتی از رهبری و بدنه آغاز به کسب جدی از انحرافات و اشکالات گذشته نموده و در مسیر تکامل به جلو گام نهاد، حال آنکه اقلیتی از رهبری و بدنه با سیاستمانیزه کردن انحرافات و اشکالات پیشین، این انحرافات را به کیفیتی نوین و هم سنگ با مشی امثال رهبری پیکار به بورژوا - اکونومیسم و رویزیونیسم ارتقاء داد.

طبعاً این تحولات نمیتوانست تاثیر جدی بر توانائی ما در پیشبرد سیاستهایمان نگذارد.

و بالاخره **ثالثاً:** مسئله مهم دیگر در عدم امکان اعمال آن سیاستها و رهنمودها در این واقعیت ساده نهفته بود که: دیگر چنان رهنمودهایی پذیرفته بودند، کودتائی که در همان روزها در شرف اجرا قرار داشت، با جهش در پیرویه تکوین کودتا (سرکوب تظاهرات خرد ادو آغاز اعلامها...) الزامات تاکتیکی کاملاً متفاوتی در مقابل پای سازمان ما قرار گرفت و باین ترتیب رهنمودهای سابق میباید اساساً کان لم یکن تلقی گردیده و جای خود را به تدابیر و سیاستهای نوین بدهند، که دادند. (در باره این الزامات تاکتیکی جلوتر خواهیم نوشت).

تمام مسئله در این است که چنان رهنمودها و تدابیری میباشد در زمستان ۵۹ داده شده و از همان زمان به پای اعمالشان میرفتیم. در حقیقت یک وجه بسیار مهم در تدارک برای کسب قدرت سیاسی در آن دوره، همین بود. اینک جادارد که مختصرانه این امر بر دایره که تدارک در آن دوره چه میباشد باشد.

انباشت قوا برای نبردهای تعیین کننده

تسریع تحولات، در عین انتظار فرصت مناسب برای پیشروی (اعم از قسی و بیانهائی) را کشیدن، کلید اساسی تدارک دیدن و درک

* میگوئیم "نه صرفاً باین خاطر" چرا که فی الواقع حتی اگر ما در گذشته هیچ انحرافی نیز نداشتیم باز کاملاً چینی چیزی بسه مفهوم آن نبود که الزامات تجربه کافی برای رهبری پیروزمندان یک نبرد سریع و قاطع در آن زمان بدست آمده باشد، در حقیقت در پیرویه شرکت و تلاش در رهبری یک سلسله نبردهای عظیم اجتماعی است که کمونیستها توانائی هدایت پیروزمندان انقلاب را پرورش داده و کسب خواهند کرد. در این مورد جلوتر خواهیم نوشت.

از بُعدی دیگر مفهوم نکته پیش گفته در این است که آن کسار تدارکاتی که تا زمستان ۵۹ لازم می‌آمد دیگر میبایست به‌مراه جهش در سیر تکاملی مبارزه طبقاتی جهش لازمه را بخود بییند.

جهش در سیر تکاملی اوضاع

جهش در کار تدارکاتی

گره‌گاه و تشدید مبارزه در سطوح و جنبه‌های مختلف آن و باز شدن دورنمای تعرض برای کسب قدرت سیاسی سراسری، مرتباً پیشروان نوینی را به جلومیراندوبه تعداد بسیار وسیع نیز چنین میکند. مضافاً، آن نبرد عظیمی که گره‌گاه نوید میدهد، پیشروان خود را طلبیده و آنان را با اصطلاح رومی آورد. و بالاخره آنکه با جهش اوضاع به یک دوره اوضاع انقلابی، سیرو قایع شتاب فوق العاده بیشتری بخود میگیرند. همه این عوامل جهش در کار تدارکاتی را نیز می‌طلبد و با در نظر گرفتن آنچه که فوق گفته شد این جهش صرفاً مفهوم تسریع کارهای جاری تشکیلاتی نبوده بلکه به مفهوم جهش به یک کیفیت کار بالاتری یعنی ارتقاء کیفی سطوح و اشکال تشکیلاتی، سیاسی، نظامی، ... می‌باشد. جز از این طریق نمیتوان به نیازهای عاجل در امر هدایت و سازماندهی مبارزات توده‌ای پاسخ گفت و از تبدیل شدن به دنباله‌چسب توده‌ای (طبعاً رهبری اش، که اگر مانع باشیم دیگرانند!) و لنگان لنگان از پس آن رفتن و توانائی خود در تأثیر گذاری بیرون‌انداز انقلاب را از دست دادن، اجتناب ورزید.

اما از آنچه گفته شد نباید چنین استنباط کرد که کار تدارکاتی ماهه مراحل گوناگون منقسم میشود و گویا مایک مرحله برای گره‌گاه تدارک میبینیم و بعد در گره‌گاه برای نبرد قطعی. بلکه بیشتر مسئله را باید باین ترتیب دید که کار تدارکاتی برای کسب قدرت، پیروست و احدی است که از دوره‌های گوناگون متمایز از یکدیگر ولی کماکان لازم و ملزوم و هم مضمون گذر می‌کنند.

در آن دوره جهش در کار تدارکاتی به مفهوم آن بود که در کردستان (و احياناً ناهر منطقه دیگری که ممکن بود به سطح کردستان تکامل یافته باشد) پیروست ایجاد حکومت توده‌ای و شکل دادن به ارتش خلق تسریع شده و نیز از لحاظ نظامی به تعرض استراتژیک گذر شود (که با توجه به ضعف عمومی جمهوری اسلامی در آن دوران نه فقط امکان پذیر، بلکه از زاویه مقتضیات پیشروی سراسری انقلاب الزامی بود) باین ترتیب جنبش مسلحانه در منطقه با ضربات خود بر پیکر رژیم از یکسو موجبات تضعیف بیشتر آثر فراهم آورده و بر جنبش سراسری بیاری میرساند و از سوی دیگر با پیشروی و تحکیم مواضع خود پایگاه انقلاب را تقویت کرده و بر توان و قدرت انقلاب می‌افزود. در مناطقی * (۱) که جنگ خلق تدارک دیده شده ولی هنوز به مرحله نظامی گذر نکرده بود این امر میبایست در اسرع وقت آغاز گردد و بالاخره در شهر هادر عین سازماندهی تظاهرات و اعتصابات و کوشش در راه ارتقاء سطح سیاسی جنبش، سیاست اصلی میبایست آماده سازی ذهنی توده‌های وسیع کارگری و زحمتکش برای قیام کردن باشد، که در بعد تشکیلاتی خود پیروست به مفهوم سازماندهی پیشروان کارگری و محلات در کمیته‌های ویژه قیام و آغاز تعرضات مسلحانه به کمیته‌های مراکز انتظامی، خلق سلاح نیروهای مسلح رژیم و ... بمثابه شیوه اصلی تدارک قیام در شهرها بود.

تعرضات مزبور با سخگوبه و وظایفی پنجگانه میبودند. یکم اینکه باین ترتیب پیشروان در عرصه نظامی تربیت شده و بر توانائی خود در امور جنگی می‌افزودند، دوم آنکه باین طریق پیشروان دیگر سریعتر شناسایی شده و امکان بسیج و سازماندهی شان فراهم می‌آمد، سوم آنکه

باین طریق تمایلات پیشرو توده دقیقتر تشخیص داده شده و قادر به فرموله کردن این تمایلات پیشرو به سطح برنامه مشخص عمل، سیاسی و تاکتیکی‌های معین می‌گردیدیم. چهارم آنکه این تعرضات خود، ذهنیت توده‌های وسیعتر مردم را شکل داده و آماده قیام کردن می‌گرداند و بالاخره پنجم آنکه در طی این عملیات "نبض" جنبش توده‌ای نیسز گرفته میشد، بدین معنی که با بررسی و سنجش روحیه و چگونگی بر خورد بخشهای وسیعتر توده به چنان تعرضاتی، قادر میشویم مناسبترین لحظه برای قیام کردن را تشخیص دهیم. یعنی با "تسریع نبض" جنبش، توانائی تشخیص دقیق تر ضربان واقعی نبض جنبش بدست می‌آید.

خلاصه آنکه ما قادر میشدیم با تبلیغات سیاسی و آژیتاسیون از "درون" یعنی از سطح مبارزه خود توده آثار راه سوی مواضع عالیتر سوق دهیم تعرضات نظامی از "بیرون" یعنی از سطح بالاتر از سطح موجوده مبارزات توده‌ای آثار راه سمت مواضع عالیتر بکشانیم، هم به اکونومیسم و دنباله روی از مبارزه موجوده توده‌ای نیفتیم و هم از آوانتوریسم و ماجراجویی احتراز ورزیم. مضافاً اینکه این امر کمک می‌کرد تا همواره وضعیت ذهنی واقعی پیشروان، جنبش کارگری و جنبش توده‌ای بطور اعم را و در نتیجه توانائی واقعی بالقوه و بالفعل انقلاب را بدرستی درک کرده و در اتخاذ تاکتیک از ذهنی گرائی‌های مفرط "چپ" و "بویژه راست" اجتناب نمائیم * (۲)

در مجموع آنچه گفته شد بدان معنی نیست که اگر همه اینها را کرده بودیم در سال ۵۹ قدرت را می‌گرفتیم ولی باین کار اقل مبارزه طبقاتی و انقلاب را در حد اکثر توانمان به جلوسوق داده و به عمق میراندیم، باین ترتیب زمین را بیشتر شخم زده و مساعدتر برای نبرد های آتی می‌ساختیم کاری که تا آن مقطع صورت نپذیرفته بود.

بخش ۴:

درسهای قیام آمل

در بخش‌های پیشین ما به مسئله تدارک، چگونگی آن، و چگونگی رشته از عللی که به عدم تدارک ما برای گره‌گاه قبلی انجامید برسد. ختیم، ما بدون تدارک وارد نبردی برای جوابگویی به وظایف سیاسی، علی‌عاجل پرولتاریای آگاه شدیم، و این، بدرستی با دستیابی به درس‌ها و نتیجه‌گیریهای معینی از این عملکردهای پیشرفت آتی جنبش کمو-نیستی ایران ضروری است چرا که بازم ممکن است کمونیستهای ما با اوضاع و احوال مشابهی مواجه گردند. ولی ابتدائاً لازم است به طرح مختصر آنچه که گذشت بپردازیم.

طرح مابعدت بود از شروع قیام در منطقه‌ای از تهران با اتکاء بر نیروی نظامی سازمان و تصرف یک محله و متعاقباً مسلح کسردن پیشروان و توده‌های انقلابی و گستردن شاخه‌های قیام به سایر نقاط و هدایت توده در تصرف اصلی ترین مراکز قدرت و تمرکز ارتجاع در تهران، سرنگون ساختن جمهوری اسلامی و ایجاد یک حکومت موقت

* (۱) در اینجاست منظور از منطقه، هر منطقه اختیاری نیست بلکه اساساً مناطقی است که بلحاظ مادی شرایط بریابی جنگ خلق در آنان موجود باشد. در این باره در آینده خواهیم نوشت.

* (۲) فی المثل بسیاری از "چپ" های ما توانائی جمهوری اسلامی در بسیج قریب به نیم میلیون تن در مراسم بگور سپاری ۷۲ تن را دیدند ولی پتانسیل عظیم و نیز نیروهای بالفعل ولی پراکنده انقلاب را نتوانستند که ببینند و با این وصف فرمان عقب نشینی صادر کردن چندان هم عجیب نبود.

سابق تکامل نیا بد. خودویژگی کیهی گره گاه ۶۰-۵۹ نیز به اشکالی متفاوت از سال ۵۷، توده راه موضع انقلابی کشاند. نتیجه آنکه تکامل حرکت انقلابی توده نیازمند اشکال نرینی ازمبارزه بود.

تاقبل از کودتای خرداد خمینی، توده مردم تحت سیاستی لیبرالی به موضعگیری و اعتراض در مقابل حکومت برخاست، اعتراضی همراه باتوم نسبت به خمینی و جایگاه وی در مصاف انقلاب و ضدانقلاب.

خمینی با موضعگیری صریح خود و فتوای آشکار یورش و حشانه و همه جانبه و سراسری به انقلاب و توده مردم، توهمات توده را در مورد خود زدود. اما ریختن توم توده توسط ضرباتی که ارتجاع بر او وارد می کرد در زمانی که جنبش کماکان تحت نفوذ سیاست بورژوا لیبرالی قرار داشت و در شرایط عدم وجود قطب شناخته شده و آماده پرولتری که سرعت سیاست و راه درست را بر او نمایانند، به مقدار زیادی از شتاب حرکت خود بخودی توده نیز کاست. بعبارت دیگر زود توده شدن توم توده نسبت به جمهوری اسلامی، مصادف بود با دور برداشتن یورش گسترده رژیم به انقلاب، و قرار گرفتن انقلاب و توده انقلابی در موضع دفاعی. رژیم به اشکال مبارزات توده ای که بر علیه رژیم شاه بکار گرفته شده بود بخوبی آشنا بود که نتیجتاً توده را در بکارگیری اشکال آشنای مبارزاتیش کما بیش خلع سلاح میکرد. و این فاکتوری بود که توده را در اتخاذ روش مبارزه گیج کرده بود - کجی ای که بطور خود بخودی بر طرف نمیشد. بعلاوه تعرض و تهاجم بی محابای رژیم زمان از کجی درآمدن توده را محدود کرده و مجراهای جریان یابی حرکات خود بخودی اعتراضی وی را بطور فزاینده ای مسدود می ساخت - فاکتوری که در سال ۵۷ دلیل آنکه رژیم شاه در مقابل تهاجمات گسترده توده ای به موضع عقب نشینی استراتژیک افتاده بود، وجود نداشت.

واقع پس از ۲۰ خرداد ۶۰، جمهوری اسلامی ابتکار عمل نسبی را بدست گرفت در حالیکه انقلاب ابتکار عمل اولیه را از دست داد و باز در حالیکه عقب نشینی توده مردم در مقابل تهاجمات گسترده رژیم نه ناشی از "افول جنبش" و "بی تفاوتی" و "عقب ماندگی" اولیه نشئت گرفته از آن کجی ای بود که فوق ذکرش رفت.

توده ای که به لزوم سرنگون کردن حکومت رسیده بود، درک میکرد که این بار اشکال سابق مبارزه زیاد کار نمیداند، دشمن سابق نیست و میدان مبارزه دارای خودویژگی گیهائی است. توده پیشرو با ششم طبقاتی خود به این جمع بندی رسیده بود که کار بر اندازی این رژیم دیگر با بکارگیری همان اشکال سابق مبارزاتی به پیش نمیرود و سیاستها و اشکال نوینی از مبارزه طلبیده میشود که اسلحه در محسوس قرار داشته باشد. لیبرالیسم بی کفایتی خود را در معرض دید توده قرار داده بود، مجاهدین با عملیات پراکنده و ایذائی، بیگانگی خود را با او ضاع و احوال، نیازهای پیشرفت انقلاب و بیگانگی خود را با سازماندهی توده پیشرو با هدف سرنگونی فوری نشان میدادند و در واقع توده را بیش از پیش از صحنه کنار رانده و به تماشاگرانی صرف بدل می ساختند. بدین ترتیب کمونیستها مرکز توجه سیاسی توده مردم شدند. کمونیستها میبایست در پاسخگویی به چنان شرایطی سیاست و طرح معین ارائه میکردند. سیاست و طرحی که تادمیت زمانی پس از خرداد ۶۰ چیزی نمیتوانست باشد مگر قیام مسلحانه بر علیه حکومت

بورژوا کمیرادوری جمهوری اسلامی، قیامی که هدفش میبایست سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر، یعنی حکومت جمهوری دمکراتیک نوین میبود. بعبارت دیگر در آن اوضاع و احوال قیام مسلح، عاجلترین و وظیفه عملی پرولتاریا، و برقراری جمهوری دمکراتیک برهبری طبقه کارگر، هدف فوری این قیام بود.

طرح مانناظر به اوضاع بر شمرده و دارای هدف فوق الذکر بود.

طرح مانناظر به اوضاع بر شمرده و دارای هدف فوق الذکر بود.

طرح مانناظر به اوضاع بر شمرده و دارای هدف فوق الذکر بود.

طرح مانناظر به اوضاع بر شمرده و دارای هدف فوق الذکر بود.

طرح مانناظر به اوضاع بر شمرده و دارای هدف فوق الذکر بود.

طرح مانناظر به اوضاع بر شمرده و دارای هدف فوق الذکر بود.

طرح مانناظر به اوضاع بر شمرده و دارای هدف فوق الذکر بود.

انقلابی. بدین منظور ما محله فلاح تهران را در نظر گرفته و به مستقر کردن نیروی نظامی خود و تدارک سیاسی و فنی لازمه پرداختیم. در عین حال با در نظر گرفتن این مسئله که ممکن است مواضعی در مقابل پیشرفت طرح در تهران بوجود آید، شهر آمل را بعنوان آلترناتیو دوم برای شروع قیام انتخاب کردیم و به تشکیلات آمل رهنمود پیشبرد امور مقتضی داده شد.

بابه درازا کشیده شدن تدارکات، اوضاع تهران برای پیاده کردن طرح نامناسب و، با توجه به کیفیت نیروهایمان ناممکن گشت. در شهر آمل نیز در نتیجه تهاجم گسترده نیروهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی، نیرو و امکانات تدارکاتی ما محدود شد. به این ترتیب جنگلهای اطراف آمل برای تمرکز قوا و تدارک انتقال نیرو به شهر و آغاز قیام در نظر گرفته شد.

روز ۱۸ آبان ۱۳۶۰ سربداران اولین حرکت خود را بسوی شهر آمل و به قصد تسخیر مراکز قدرت رژیم و تصرف شهر آغاز کردند. لیکن در نیمه راه با درگیری ناخواسته ای که بین نیروهای سربداران و گشتی های دشمن رخ داد از ادامه حرکت در آن روز منصرف گردیده و به پیشروی ادامه ندادند. در هر حال قسمی از طرح که شامل بستن جاده

هر از و کار تبلیغاتی بین مردم بود با موفقیت کامل انجام گرفت و انعکاس وسیعی در سراسر کشور پیدا کرد. ۴ روز بعد یعنی در ۲۲ آبان ماه ۱۳۶۰ نیروهای سپاه پاسداران و ارتش، پس از چندین روز شنا سائی و تدارک دست به تهاجم گسترده ای در جنگل بر علیه نیروهای سربداران زدند که مفتضحانه شکست خورده و با برجای گذاردن کشته های بسیار و مقادیر متناهی مهمات و اسلحه به عقب نشستند. بین این تاریخ تا روز ۵ بهمن ۱۳۶۰ نیروهای سربداران در چندین تهاجم و نبرد، ضربات محکمی بر قوای دشمن در اطراف آمل وارد آوردند و

بالاتر در شبانگاه روز تاریخی ۵ بهمن با استقرار قوای سربداران در شهر آمل، نبرداصلی آغاز گشت.

توده های مردم مشتاقانه به استقبال نیروهای سربداران شتافتند و در سنگر بندی، جمع آوری اطلاعات از مواضع و موقعیت قوای دشمن، شناسائی عمال دشمن و تحویل آنها به جوخه های اعدام انقلابی و... از هیچ کوششی فرو گذاری نکردند و همچنین پیشروانی از توده انقلابی نیز

سلاح به کف گرفته و مسلحانه به نبرد برخاستند. روحیه توده مسووم علی رغم اینکه ۵ ماه در زیر ضربات و تهاجم ارتجاع بسر برده بودند، بدون آنکه از جانب هیچ نیروئی برای مقاومت سازمان داده شوند، نشانگر آن بود که چه پتانسیل انقلابی عظیمی و چه فرصت ها اگر انبیا - ثی را جنبش کمونیستی ایران بلا استفاده گذارده است.

لیکن این بار در مقابل چند هزار مزدور تابندگان مسلح کسه بورژوا کمیرادوریسم ایران بدون قوت و وقت بر علیه این قیام بسیج کرده بود، انقلاب ایستادگی نتوانست کرد.

توده انقلابی، این بار تحت رهبری پرولتاریای آگاه و با پیشقراولی یکصد کمونیست سربدار آنچه در توان داشت و در واقع هر آنچه در توانش مانده بود را بکار گرفت

آنان جنگیدند، لیکن یارائی ایستاد نشان از پیش تعیین شده بود؛ از پیش انقلاب سربه زیر آورده بود و آنجا، در آمل، به عریانی و همراه آنان، کوی به کوی، خانه به خانه، سنگر به سنگر، بر زمین افتاد، ویر خاست و به عقب نشست. و جنبش - کمونیستی ماشکستی دیگر را تجربه کرد، لیک این بار پس سرفرازانه، در نبردی از جان مایه گرفته و سر سخنانه - نبردی و شکستی آنچنان که مصالح نبردها و ویروزیهای فر دار فراهم تواند کرد.

طرح مانناظر به چه شرایطی بود و چه اهداف و دورنماهایی داشت؟

تحولات انقلابی مانند هر پدیده مادی دیگری خطی و در همان اشکال

تحولات انقلابی مانند هر پدیده مادی دیگری خطی و در همان اشکال

تحولات انقلابی مانند هر پدیده مادی دیگری خطی و در همان اشکال

تحولات انقلابی مانند هر پدیده مادی دیگری خطی و در همان اشکال

تحولات انقلابی مانند هر پدیده مادی دیگری خطی و در همان اشکال

درنبردی برای کسب قدرت سیاسی، علیرغم هر کمیتی که داشته باشد. این فرمولی من در آوری ذهنی نبوده بلکه نشئت گرفته از مکانیسم انقلاب و طبیعت تکامل پدیده هاست که یک خطی و تدریجی بجلسو ترفته بلکه در مسیری ماریجی و با جهشهای بیشمار کوچک و بزرگ تکامل می یابند.

واما مسئله نیروی کوچک را خاص تر بررسی کنیم:

یکم اینکه : مانیری کوچکی نبودیم. سیاست جنگی ما پایه اجتماعی وسیعی داشت. در واقع کمونیستها در شرایط و اوضاع "عادی" آلترناتیو قدرت نتوانند بود چرا که در شرایط افت جنبش توده ای خط کمونیستی برد وسیع توده ای نتوانند داشت و در دوران های جهشها و برآمدهای انقلابی است که مصالح آلترناتیو قدرت شدن کمونیستها وسیعاً فراهم میگردد. ضعف مادقیقا در عدم توانائی بسیج پایه اجتماعی خطمان بود. شرایط عینی و وسیعانه نفع مابود. اوضاع از آنگونه اوضاعی بود که یک روزش تحولات چندین سال "عادی" را در خود متمرکز داشت اوضاع بین اللاتی مساعد حال مابود و اوضاع داخلی نیز انفجار آمیز. انقلاب ۷۵ یک نسل از بهترین کمونیستها و کارگران آگاه را پروراند بود و توده مردم تجربه چنان انقلاب عظیمی را با خود حمل میکردند. در چنین اوضاع و احوالی برخلاف پاره ای تصورات مکانیکی رایج در جنبشها، یک نیروی کوچک و مصمم بشرط اتخاذ سیاست و تاکتیک مناسب می تواند ترانسیت ناقوس یک قیام را به صدا در آورد و بقول رفیق مائوتسه دون از یک جرقه حریتی بیاسازد. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران نمونه های درخشانی از این نوع دارد. فی المثل قیام مسلحانه ستارخان در انقلاب مشروطه نمونه ای بود که ثابت کرد تحت شرایطی مساعد و قابل انفجار سیاسی حتی شعله افروزی نیروئی قلیل ولی مصمم و کار دان در گوشه ای از کشور هم میتواند پس از چندی به حریتی عظیم تکامل یابد و دیگری نمونه حزب توده بود که نشان داد چگونه نیروئی عظیم اما فرصت طلب و تسلیم جومیتواند به یک ضربت به خاکستری مبدل شود.

دوم اینکه : سیاست کمونیستها را نیرویشان تعیین نمیکنند. تاریخ به انتظار "انباشت" قوای کمونیستها منتهی نشیند هنگامیکه شرایط عینی و ذهنی جامعه برای قیام آماده میشود، این وظیفه ای است که در مقابل کمونیستها قرار میگیرد - اعم از اینکه قوایشان اندک باشد یا بسیار. بزرگی و کوچکی فقط میتواند در درجه چگونگی پیشبرد سیاست اثر گذارد. اوضاع و احوالی در سیرتکوین انقلاب پیش میآید که به انقلاب بیون تمحیل میکنند با هر آنچه دارند - با تدارک یابدون آن وارد نبردی مهم شوند. و رویگردانی از این حکم تاریخ نتیجه اش بجز انهزام نخواهد بود، حال آنکه شکست در نبرد مصالح پیروزیهای بعدی را فراهم ترمیکند.

اگر عقب ماندگیهای ناشی از عدم تدارک در دو سال ونیمه بعد از انقلاب بسته بودن ذهنان بیرونی ابعاد جدیدی یافته و بالنتیجه محدودیت های ناشی از این دودر پیشبرد مسئولیت عظیم رهبری کردن قیامی توده ای در آن مقطع زمانی خاص، دورنمای پیروزی فوری را بسیار کم میکرد، اما چاره در آن مقطع چشم پوشی از بدوش گرفتن این مسئولیت نبود. در واقع در چنین مواقعی همواره چاره در آن است که عقب افتاده گیها و محدودیتهای ذهنی را ملاحظه کرده و به آنها آگاه بوده و مشکل مقتضی یعنی از در پیچه جوابگویی به وظایف عاجل سیاسی و عملی روزیسه جبران شان پرداخت. بدون اتخاذ چنین روش دیالکتیکی اولاً: اصلاً نمیتوان عقب افتادگیها را جبران کرد، ثانیاً: بهمان میزان که از زاویه جوابگویی به وظایف عاجل، عقب ماندگیها جبران شود بر توان پیشبرد وظایف افزوده میگردد. ثالثاً: پیروزی در اوقات تلاطم اجتماعی، اگر چه خطرات زیادی نیروئی را که دارای عقب افتادگیهای کیفی و کمی است تهدید میکند، اما فرصتهای بیسابقه و مصالح عظیمی نیز بوجود میآید که در صورت پاسخگویی درست به وظایف عاجل سیاسی و

واما راجع به دورنماها. واقعیت این بود که نظریه محدودیتها ی کیفی و کمی پرولتاریا و بیشروان کمونیست اش در آن مقطع، نفوذ قدرت ایدئولوژیک و مادی نیروهای خرده بورژوازی "مارکسیست" و غیر مارکسیست در جامعه و تراناشیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی بالقره و بالفعل جمهوری اسلامی، احتمال آنکه مستقیماً قادر به کسب قدرت سیاسی گردیم ناچیز میبود، حال آنکه وقوع دودورنمای دیگر از درجه احتمال بالاتری برخوردار بود. یکی آنکه در نتیجه تعرض پرولتاریا، دامنه قیام سریعاً گسترده گشته و به درم پاشیدگی نسبی اوضاع و یاحتی سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی بینابینی بیانجامد که در این صورت فضای تنفسی کوتاه مدتی برای پیشبرد کار و بسیج توده ای برای دور بعدی نبرد بدست میآید. دورنمای دیگر آنکه تعرض نظامی مابه نامتعادل کردن رژیم انجامیده و فرصت و فضای تنفسی معینی را هم برای خود ما و هم برای نیروهای مترقی دیگر، منجمله جبهه کردستان میخرید، احتمالاً نبردهای دیگر از نقاط دیگر - چه تحت رهبری ما و چه نیروهای طبقاتی دیگر - میتواندست براه افتاد و امکان ترسک ز قوای رژیم بر روی جبهه را از وی سلب میکرد و به این ترتیب اوضاع برای مستحکم کردن منطقه عمل و نفوذ و بیشروی مامساعدتر شده و ضنابه ما اجازه میداد که از منطقه عمل و نفوذ خود به مثابه اهرمی برای پیشرفت و گسترش سودجوییم.

لیکن توانائی ما در استفاده از دودورنمای فوق الذکر مشروط و منوط به آن بود که مانه برای چنان دورنمایی، بلکه باتمام قوای آلتر- ناتیو مستقل خود بکنیم تا به این نحو مبارزه طبقاتی به پیشرفته ترین و عمیق ترین جایگاه ممکن رانده شده و زمینه مستحکم برای استفاده از احتمالات دیگر نیز فراهم آید. سیاست مانینجی این نبود.

آیا درست بود که بنا بر نیروئی کوچک وارد عمل شویم؟ اگرچه این سؤال ظاهرآ ممکنست یک سازمان و نیرو را مورد خطاب قرار دهد و بدوش گرفتن وظیفه ای "بزرگتر" از توان ما را به زیر سؤال بکشد، اما در واقع به مسئله ای بزرگتر یعنی درک از چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بازمیگردد: آیا پرولتاریا با نیروی اندکش قادر خواهد بود انقلاب راهبری کند؟ پرولتاریا چگونه باید به ذخیره سازی کمی و کیفی قوای خود بپردازد؟

روشن است که برای پیروزی شدن، پرولتاریا باید صاحب توان معینی باشد. این توان هم از نظر کیفی مورد نظر است و هم کمی. اما پیرو- لتاریا نمیتواند این توان را با انباشت تدریجی و "ذره به ذره" قوای لازم برای سرنگون کردن حکومت بورژوازی و برقراری حاکمیت خود کسب کند. پرولتاریا با اتکا بر علم انقلابش - کمونیسم - و آخرین دستاوردهای آن و در گذر از این پیچ و خمهای مبارزات و نبردهای طبقاتی برای متحول کردن جامعه است که فن انقلاب کردن را می آموزد، تمرین رهبری میکند و قوای کیفی و کمی خود را برای ورود به نبرد های بعدی و طبقاتی و سوق دادن مبارزه طبقاتی به عمیق ترین جایگاه و بیشترین نتایج ممکن بکوشد. و هر بار که چنین کند علیرغم شکستهای که ممکنست برایش بیبار آید، شناختش از صحنه نبرد و شرایط آن، دشمنانش، متحدینش و نیروهای بینابینی بیشتر شده و آگاهتر به هنر انقلاب و رهبری کردن و آماده تر برای دست و پنجه نرم کردن با دشمن میگردد. این توان بخصوص در نبردهای قطعی که در گرهمگامهای تا- ریخی که بندرت پیش میآیند میتواند دو صد چندان افزایش یابد. و در اینگونه نبردهاست که پرولتاریا رهبران خود را می آزماید، و در این نبردهای نادر است که فرصتهای عظیم برای جبران عقب ماندگیها و جهشهای بزرگ بطرف جلورابه کف می آورد، و در همین نبردهاست که بزرگترین امکانات کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا فراهم میشود.

چنین باید باشد و روش پرولتاریای آگاه و پیشقراولان کمونیستش

آیا طرح قیام ما آوانتوریستی بود؟

اگر طرح را "در خود" و به مثابه چیزی منتزع از موقعیت تاریخی‌ای که در آن باید انجام میشد بنگریم، طرحی آوانتوریستی بود. اما چنانچه در چارچوبهٔ اوضاع و شرایط جاری و بادرکی درست از نقش عنصر آگاه و پیشقراول و محدودیتهای تاریخی آن گذارده شود، این طرح و برنامه عمل آوانتوریستی نبود.

اگر باین دیداکنونیستی به نقش و جایگاه عنصر آگاه و پیشقراولان توده بنکریم که در روز موعود توده‌ها خود به خود سلاح برکف گرفته و آنگاه کمونیست‌ها را برای رهبری خواهند خواند و بنابراین طرح سازمانی و حزبی معینی برای شروع مبارزه مسلحانه و آوانتوریستی است. پس آنگاه کمونیست‌ها چگونه اندواینهمه لاف و کزاف مدعیان مارکسیسم و کمونیسم در مورد رهبری توده‌ها برای چیست؟

اگر باین دیدمکانیکی و تدوین‌جگرایانه به چگونگی تکامل اوضاع انقلابی و فرارسیدن زمان مناسب برای کسب قدرت سیاسی بنکریم که گویا ابتدا باید موج اعتصابات و تظاهرات‌های عمومی سیاسی سراسر کشور و اکثریت اهالی را در بر بگیرد و ظواهر "قابل رویتی" از حرکت خودانگیخته توده برای قیام و سرنگونی دیده شود، آری آنگاه طرح قیام مسلحانه ما برای کسب قدرت سیاسی آوانتوریستی بود.

واقعیت آن است که طرح اولیه ما برای قیام مسلحانه نه تنها آوانتوریستی نبود بلکه دقیقاً نظیر بردن صحیح از اوضاع و شرایط فوق‌تشریح شده و عمل کردن به وظیفهٔ پیشرو بودن و تقبل مسئولیت رهبری جنبش بود. اما آنگونه که قبلاً ذکر شد، بدلیل عدم تدارک و محدودیتهای حرکت دیرتر از موقع، زمان مناسب آن از کف رفت. اما اوضاع کماکان برای دست زدن به مبارزه مسلحانه اما با تاکتیک‌های نوین مناسب بود. و ما میبایست تاکتیک خود را بر مبنای شرایط نوین تغییر میدادیم.

همانگونه که الزامات تاکتیکی قبل و بعد از کودتا از یکدیگر متفاوت بودند، الزامات تاکتیکی پس از کودتا با چندین ماه پس از آن که ارتجاع صفوف خود را منجمد تر کرده، نیروهای خود را تقویت کرده و اولین گامهای پیروزی را در سرکوب توده مردم و پیشروانش کسب کرده بود و روحیه توده مردم روبه افول گذارده بود، نیز فرق میکردند.

در اوضاع و شرایط نوین که امکان قیام کردن در شهرها از کسب رفته بود، ما میبایست تاکتیک جنگی خود را تغییر میدادیم این تاکتیک نه برای حفظ خود، یا استفاده از جنگل به مثابه خانه قبی و حرکات پراکنده بلکه برای ناامن کردن منطقه، وارد آوردن یکسری ضربات کاری به دشمن - مانند آزادسازی زندانیان، حمله به شهر اما عقب نشینی فوری، گرفتن روستاهای اطراف شهر و عقب نشینی... و بالانگه داشتن روحیه توده مردم، فراهم آوردن امکان پیوستن پیشروان توده به نیروهایمان در جنگل و افزایش کمی توانمان به این ترتیب امکان آن را بدست می‌آوریم تا دشمن را حتی المقدور، و لااقل در سطح منطقه ای، در موضع دفاعی قرار داده و جلوی سرعت تثبیت اش را بگیریم، که این بنوبه خود به ما امکان میداد که صحنه عمل و تاکتیک‌های خود را دقیق تر کرده و ارتباط این مبارزه را با شرایط سراسری روشنتر نموده و آنگاه با برنامه ریزی دقیق تر، نیروی اجتماع می لازم برای حل تضادهای مقابل پاراسیج کرده و توان کیفی و کمی

خود را نیز بالا ببریم، و در مجموع با کسب فرصت و زمان و تجربه بیشتر برای خود افزایش توان کمی مان توانائی بیشتری را برای روشن تر کردن دورنمای پیشرفت مبارزه مسلحانه و پاسخگویی به معضلات مربوط به تکوین آن بدست می آوریم و قس علیهذا.

عملی میتوان از این فرصتها برای جبران سریع و جوش و ارتعاب ماند - کبها سوجست. و بالعکس، از آنجائیکه بقول لنین در چنین اوضاع و احوالی تحولات دریکسال سیر چندین سال "عادی" را میبیمایند، فرار از جوابگویی به وظایف طلبیده شده در چنین اوضاعی بهمان نسبت (یعنی چندین سال "عادی") نیروی را - حتی اگر توان فیزیکی را حفظ کرده باشد - عقب میراند.

سوم اینکه: اگرچه هنگام فرارسیدن نبردی قطعی نیروی کمی میتوانست خط فاصل پیروزی و شکست را بکشد، اما بازم کمونیستها با اطمینان به دورنمای پیروزی نیست که باید تصمیم به ورود در این نبرد با حذر از آن را بگیرند. شرکت فعالانه مارکس و انگلس در کمون پاریس علیرغم دورنمای شکست، اولین الگویی است در این زمینه که تاریخ خونین مبارزات پرولتاریا برای ما بر جای نهاده است. آیا گذاردن قسمت اعظم توان و نیروی خود در صف مقدم نبردهای قطعی درست است؟ برای پاسخ به سؤال فوق باید درک خود را از دیالکتیک "حفظ - خود" روشن کنیم.

برای کمونیست‌ها حفظ نیروی خود اساس معنایی کیفی دارد و نه "فیزیکی". به عبارت دیگر آنچه که حفظ میشود باید دارای تجربه ای انباشت شده و کیفیتی معین باشد، کیفیتی که در پیروزی تأثیرگذاری بر روند مبارزه طبقاتی حاصل تواند شد و لا غیر. و این باز به همان مسئله چگونگی به کف آوردن توان کیفی و کمی لازم برای کسب قسدرت سیاسی از سوی پرولتاریا بازمیگردد. چنانچه نیروی در هر نبرد و پیروزی نبردهای مهم موفق به ارتقاء کیفیت خود و انباشت درسهای لازم نگردد در نبردهای آتی (اگر تا به آن زمان از درون مضحل نشده و از هم نپاشیده باشد) علیرغم هر کمیتی که داشته باشد نیروی سست و شکننده خواهد بود مگر آنکه آگاه بر عقب ماندگیهای خود بوده و بدرستی به جبران آنها بپردازد.

فقط با آنکه این درک دیالکتیکی است که میتوان رابطه بین "حفظ نیروی" خود و گذاردن اساس نیروی خود در خط مقدم جبهه نبرد - های تعیین کننده را درک کرد و فهمید که چگونه این روش عین "آینده - نگری" است و اینکه با آنکه به این اصل و از مجرای جوابگویی به وظایف عاجل سیاسی و عملی و گذار از این محکهای تاریخی است که میتوان عقب ماندگیها را جبران کرده، به نقاط ضعف و انحراف واقعی پی ببرد و به حد اعلا برای ورود به نبردهای قطعی تر آینده تدارک دید. لحظاتی در تاریخ فرامیرسند که به کمونیستها حکم میکنند با تمام قوا به تعرض بپردازند. این را تاریخ حکم میکند و نه هوس رهبران یا تشکلهای. * خودداری از پرداختن به وظایف سیاسی و عملی طلب شده در چنین لحظاتی تاریخی و خدرازد درگیر شدن در آن اشکال خاص مبارزاتی که این اوضاع در دستور روز قرار میدهند، به بهانه های گوناگون از قبیل نداشتن دورنمای پیروزی، توانمندی، نامناسب، عدم تدارک کافی، حفظ نیروی خود برای دوران بعد... و عقب نشینی در زمانی که باید تعرض کرد فقط میتوانستند نبردها، هر اندازه بزرگ، در بهترین حالت به نیروی عقب افتاده و ناتوان از جوابگویی به معضلات جنبش مبدل کنند و متعاقباً مستعدیاس، سر - خوردگی، انحلال طلبی، اپورتونیسم و ریزیبونیسم سازد.

* این نکته ناقص اهمیت اتخاذ تدابیر لازم برای تضمین ادامه کاری رهبری نیست، مهمی که از سوی ما به فاجعه آمیزترین وجهی نادیده گرفته شد.

اقلیت سازمان جهشی به فقراء، انحلال طلبی و رویزیونیسم را پیش کردند.

رویارویی با اوضاع انقلابی و چگونگی پاسخگویی به وظایف مقابل پای کمونیستها، این چنین به تقسیم دیالکتیکی سازمان مسا انجامید. تحولی که در تشکلات دیگر منتسب به جنبش کمونیستی ایران رخ نداد.

اکثریت سازمان مابا وجود جهش کمونیستی اش بجلو اسانساً موقعیت تاریخی بیپایان رساندن گسست از انحرافات گذشته و قطعی کردن مبارزه دوخط رادرمه ابعاد و زوایایش منجمله تشکیلاتی - نیافت .

عملی کردن طرح سربداران ، شکست نظامی و تاکتیکی آن و رویارویی با اوضاع نوین ابعاد تازه تری از وظایف و معضلات جنبش کمونیستی و لزوم پاسخگویی به آنها را در مقابل ماگشودوبه رونمودن بیش از پیش ضعفها و محدودیتهای جاری و نوین ما انجامید. این امر اثرات خود را در صفوف اکثریت سازمان نیز گذارد. برخی از رهبر - ان و کادراهی اکثریت عاجز از درک ریشه های شکست آمل بطور خاص و ریشه های بحران سیاسی ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی بطور عام ، به ورطه یأس و سردرگمی افتادند. در واقع پروسه گستی که در گذشته شروع شده بود ، در مورد اینان ، توسط عجزشان در پیشروی به ضد خود بدل گشت . و این روند با ضربت تابستان ۱۳۶۱ به سطح انحلال طلبی و تجدیدنظر طلبی تکامل یافت . و بدین ترتیب تعدادی از کادراه و رهبران اکثریت بهمان چیزی رسیدند که رهبری اقلیت سازمان ، پیش از این ، با طی پروسه ای متفاوت به آن رسیده بودند و ادادگسی سیاسی - ایدئولوژیک رهبران اقلیت و تعدادی از کادرها و رهبران اکثریت که به ورطه یأس و سردرگمی در غلغله بودند بطور فشرده خود را در به اصطلاح "دادگاه " برخی از رهبران و اعضا اتحادیه کمونیستهای ایران در زمستان سال ۱۳۶۱ نمایان ساخت .

پس از شکست نظامی مادر زمستان ۶۰ و ضربه تابستان ۶۱ ، رژیم بورژواکمیادوری جمهوری اسلامی نمایانم کاملاً منحصر بفرد و "اختصاصی" به اصطلاح "محاکمه" برخی از رهبران و اعضا اتحادیه کمونیستهای ایران را که در اساس خود یک حمله متمرکز بر علیه ما بود به اجرا در آورده ، این بار برای درهم شکستن سیاسی - ایدئولوژیک ما . لیکن همین تکاپوی "ویژه" جمهوری اسلامی و جنجال های تبلیغاتی اش برای زدودن اثرات قیام ۵ بهمن ۶۰ و نفوذ راهبران یعنی اتحادیه کمونیستهای ایران از افغان مردم ، نشانگر عمق ترس و وحشت رژیم از مطرح گردیدن یک آلترناتیو مستقل پرولتری در سطح جامعه و ضرباتی بود که از سوی این قطب دریافت کرده بودند . و این چیز ی بود که بسیاری از توده ها بطور عام و پیشروان بطور خاص دریافتند . لیکن دادگاه زمستان ۶۱ ، صرفاً یک وجه از تکامل دیالکتیکی اتحادیه کمونیستهای ایران بود .

آنچه که توده مردم و حتی بسیاری از پیشروان کمتر پیرامونش میدانند ، و کلیه نیروهای بورژواشی و خرده بورژواشی نیز آنگاه در قبالتش سکوت اختیار کرده اند ، همانان نیروی حیاتی بازمانده اتحادیه کمونیستهای ایران است .

بخش بزرگی از رفقای ما ، از رهبری گرفته تا اعضا و بدنه هوادار ، با یافشاری سرسختانه بر اصول پایدار ما رکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما ، در تداوم گستی که از انحرافات گذشته انجام داده بودند ، و با پشتگاه و مصالحی که در کوران ۱۵ سال نبرد ، و بیویزه در مبارزاتی که اوج خود را در قیام ۵ بهمن ۶۰ آمل یافت ، به کف آورده بودند در زندان های رژیم جمهوری اسلامی به دفاع جانبازانه از کمونیسم و پیاداری بر مواضع طبقاتی خود ، و در خارج از زندانها به بازسازی تشکیلات و

امادر آن مقطع زمانی ، محدودیتهای ذهنی با اجازه تغییر تاکتیک بر مبنای تغییر اوضاع و شرایط را نداد از همین روقیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ آمل که با هدف تحقق بخشیدن به طرح و اهداف آن بعمل درآمد ، ویرتر از موقع و در شرایطی اساساً متفاوت از شرایطی که طرح ما ابتدا را بر آنان ناظر بود وقوع پیوست .

علل شکست ما

عدم تدارک قبلی ما و نداشتن کیفیت لازم برای رویارویی بنا اوضاع نوین و وظایف عاجل به حرکت دیرتر از موقع ما ، عدم توانایی در بسیج پایه اجتماعی خط صحیح و تبدیل کردن این پایه از بالقوه به بالفعل ، و از دست دادن امکان بسیج تمام قوای ممکن ، عدم توانایی در تسلط بر تحولات روزمره انقلاب و ضدانقلاب ، جدا افتادن از این تحولات و از کف دادن توان لازم برای پرداخت تاکتیکهای صحیح و بموقع و انعطاف در طرح اولیه با شکست نظامی و تاکتیکی مادر آمل انجامید .

علیرغم قابل اجتناب بودن برخی از ضعفها و اشتباهات در آن دوره شکست نظامی مادر آمل اساساً به معنای شکست کارمادر دوران خرداد تا بهمن ۶۰ نبود . بلکه از یکسو ریشه در انحرافات گذشته ما داشت . انحرافات که به عدم تدارک و کسب کثیت و کیفیت لازم منتهی شد . این مسئله علیرغم آغاز مابه گسست از انحرافات گذشته در مقطع خرداد ۶۰ ، شدت توان ما را متاثر ساخت . و از سوی دیگر ، در محدودیت تاریخی ، یعنی بی تجربگی و ناروشنی ما از پروسه کلی پیشروی انقلابی ، منجمله تئوری نظامی آن ریشه داشت . این خودناشی از آن بود که اصول م - ل اندیشه ما نوشته دون دیگر در جوابگویی به برخی تغییرات تحولات نوین در جهان بطور عام و پروسه پیشروی انقلاب در کشورهایی مانند ایران بطور خاص کفایت نمیکرد . جمعیندی از شکست پرولتاریا در چین ، و از انقلاب ایران و دو سال نیم کشاکش طبقاتی حاد پس از آن میتوانست مصالح لازم برای رفع نسبی این معضل را در برخی عرصهها منجمله عرصه نظامی - فراهم آورد . اما تحقق چنین امری قبل از هر چیز منوط به اتکاء سرسختانه بر روی اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما و بکارگیری آن در جوابگویی به وظایف اساسی کمونیستی میان بود . اما گرایش سانتریستی و التقاط بر روی اندیشه ما و وقهر بر روی اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما و همچنین فرصتی را از ما سلب کرد (دیگران که به کنار!)

مختصر آنکه ، در مجموع با توجه به شرایط و احوال ، آنچه ما انجام دادیم ، کامیاب حد اکثر آنچه بود که توانایی های ذهنی ما می مان در آن دوران با اجازه انجامش را میداد - توانایی ها می که انحرافات گذشته محدودشان ساخته بود . ما آنچه را انجام دادیم که می توانستیم و میبایست انجام دهیم . و علیرغم شکست ، همین نیز نقطه قوت ما است زیرا مصالح و تجاربی را برای مابه ارمغان آورد که جز در کوران پاسخگویی به اساسی ترین و مبرمترین وظایف سیاسی و عملی پرولتاریای آگاه در مقطعی آنچنان توانایی حاصل نتواند گشت .

چه تحولاتی در سازمان ما بوجود آمد؟
برآمد اوضاع انقلابی در مقطع خرداد ۶۰ و چگونگی پاسخگویی به وظایف عاجل سیاسی پرولتاریا با اجازه انجامش درونی در سازمان ما را هم بهمراه داشت . اکثریتی از سازمان مابه گسست از انحرافات گذشته پرداخته و جهشی روبه جلو کرد و در مسیری کام گذارد که سمت آن بطرف گسست همه جانبه تر و قطعی تر از انحرافات و استواری بیشتر بر اصول م - ل اندیشه ما و تکامل بود در حالیکه رهبران

فراهم آوردن مصالح برای گذار مجدد به موضع تعرض سیاسی - ایدئولوژیک و متعاقباً نظامی پرداختند.

عالیترین تبلور این مبارزه برگزاری چهارمین شورای اتحادیه کمونیستهای ایران در خرداد ۱۳۶۲، علیرغم دشوارترین شرایط سخت ترین موانع ناشی از اذیت دادن کلیه امکانات سازمانی و شناخته شده بودن همه کادرها و اعضاء تشکیلاتی بود. این شورا با تصویب قطعنامه هائی که تحت عنوان "مصوبات شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران" انتشار خارجی یافتند، و با انتخاب کمیته رهبری تشکیلات، روند بازسازی تشکیلاتی را که متعاقباً ضربه پلیسی تابستان ۶۲ آغاز شده بود اساساً به پایان رساند و باین ترتیب مبنای حیاتی لازم برای پیشرفت بیشتر در عرصه های سیاسی - ایدئولوژیکی و متعاقباً تشکیلاتی و نظامی را فراهم آورد.

مؤخره

پیش از یک قرن است که پرولتاریای جهانی در نبردهایش با بورژوازی و برای کمونیسم، تجارب غنی و خونباری را انباشت کرده است. تجاربی که دربرگیرنده پیروزی ها و شکستها، پیشرفتهای انقلابی و عقب گردهای گردانهای پرولتاریا در کشورهای مختلف جهان میباشد، تجاربی که به بهای خونهای بیشماری به کف آمده اند، تجاربی که پرولتاریا در خدمت به پیشبرد اهدافش هر بار بسره در س-آموزی از آنها پیرداخته و به فن انقلاب کردن و ساختمان سوسیالیسم آشنا تر گردیده است. این درس آموزیها هر بار خود به میدان مبارزه سختی بین پرولتاریا و دشمنان رنگارنگش مبدل شده است.

در جریان پیچ و خم های جنبش علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوسه دون از درون مبارزه متداوم علیه آنهائی که روح انقلابی آن را گرفته و بآن راه یک دم بیروح و ایستاتبدیل میکنند شکل گرفته و تکامل یافته است. " در واقع تاریخ نشان داده است که تکامل خلاق و واقعی مارکسیسم (ونه تحریفات رویزیونیستی قلبی) همیشه بطور لاینفکی بایک مبارزه حاد در دفاع و برافراشته داشتن اصول پایه ای مارکسیسم - لنینیسم مرتبط بوده است. مبارزه دوگانه لنین بر علیه رویزیونیسم آشکار بر علیه افرادی مانند کائوتسکی، که تحت پوشش "ارتدکسی مارکسیستی" با انقلاب ضدیت میورزیدند، و نبرد بزرگ مائوسه بر علیه رویزیونیستهای مدرن که تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی زمان لنین و استالین را نفی میکردند و در عین حال به پیش بردن یک نقد علمی و همه جانبه از ریشه های رویزیونیسم شواهد این مدعا هستند. " (بیانیة جنبش انقلابی انترنا - سیونالیستی اردیبهشت ۱۳۶۲، مه ۱۹۸۴)

جنبش کمونیستی ایران با شکست خود در دوره ای از نبردهای بر توشه تجارب تلخ پرولتاریای بین المللی افزود. اما کدامین ارتش پیروز مدنی است که شکست نخورده باشد؟ پرولتاریا برای شکست هایش عزاداری نمیکند، بلکه از آنها درس میگیرند تا در آینده با چشمان بازتری حرکت کنند و از این درس آموزی برای بازگشت به موضع تعرض نیرو و توان میگیرند و بدینسان شکست را به ضد خود مبدل میسازد. آری این حقیقتی است که "ارتش های شکست خورده خوب درس میگیرند."

امروزه جنبش کمونیستی بین المللی و به تبع آن جنبش کمونیستی ایران در حال از سرگرداندن بحران سختی میباشد، بحرانی که بازتاب از کف دادن پایگاه پرولتری در چین، تغییر و تحولات نوین وحدت یابی تمامی تضادهای جهان است. مضاف بر اینها، به همان نسبت که انقلاب ایران منشاء امید و الهامی برای جنبش جهانی پرولتری گشت، شکست پرولتاریای ایران در استفاده از این انقلاب

و فتح جایگاه پیشرفته تری برای پرولتاریای بین المللی، موجب شد که این انقلاب به شکستی مقطعی گرفتار آید و نه تنها نتواند به رفع بحران جنبش بین المللی کمونیستی خدمت کند بلکه به سر خوردگی و گنجی بیشتری دامن زد. با این اوصاف تجربه انقلاب ایران بسه بهترین وجهی انحرافات و اشتباهات جدی موجود در خط جنبش بین - المللی کمونیستی و جنبش کمونیستی ایران را عریان تر ساخت و مصال - لح گرانبهای را برای جمع بندی صحیح از آنان و ارتقاء جنبش بین - المللی کمونیستی و تکامل مارکسیسم فراهم آورد.

شاید به جرأت بتوان مدعی شد که یک ارزیابی درست و متکسی بر اصول تئوری شناخت مارکسیستی از تجربه انقلاب و جنبش کمونیستی ایران در سهای انقلابی ارزشمندی را برای پرولتاریای بین - المللی فراهم تواند کرد. و امروزه چنین وظیفه ای بردوش کمونیستهای جهان و بالخصوص جنبش کمونیستی ایران سنگینی میکند. این - ارزیابی نه جمع بستنی برای آینده های دور و بیاضت در تاریخ، که برای استفاده عاجل از آنها در اوضاع بحرانی است که نه تنها جامعه ما، بلکه جهان را فرا گرفته و بیشتر خواهد گرفت. بنابراین چنین وظیفه ای خود عاجل و در دستور روز است.

انقلاب ایران در شرایطی به شکست مقطعی خود دچار آمد که سیستم امپریالیستی در عمیق ترین و شدیدترین بحرانهای اقتصادی و سیاسی تاریخ خود گرفتار آمده است و جهان به سرعت بطرف نقطه - ای انفجاری نزدیک میشود. چنین بحرانی نه تنها اجازه ثبات بنظم کهن در اکثریت قریب به اتفاق نقاط جهان - منجمله ایران - را نمیدهد، بلکه هر روز بیشتر همه رژیم های حافظ نظام امپریالیستی اعم از ریز و درشت، راه عمق گردابی که سیستم بین المللی سرمایه رادر خود غوطه و رساخته، میکشاند. بحران که تکوین گرهگاهی تاریخی در سطح جهان رادر بردارد، و گرهگاهی که فرصتهای انقلابی عظیمی رادر خود فشرده و متمرکز خواهد کرد.

این شانس تاریخی بزرگی برای انقلاب ایران و کمونیستهای ایران است که در فاصله زمانی کوتاهی از شکست، مجدداً با دورنمای خیزش های انقلابی و فرصت های بزرگتری برای کسب پیروزی مواجه میباشد. بنابراین باید به سرعت و فعالانه آماده شد. باید هر شیاری بود که

فرار سیدن چنین فرصتهایی در عین حال خطرانی را نیز با خود به همراه میآورد. پرولتاریا با لاجبار در پیچ و خمها و در میان انبوهی از فشارها و مشکلات و خطرهای باورناپذیری روبرو میشود. آنچه که بیش از پیش او را در مقابل خطرات و فشارهای نبرد مصون خواهد داشت آن است که هرگز خط تمایز بین خود و دشمنان و متحدان موقتی اش را مخدوش نسازد. بهمین جهت بخشی مهمی از تدارک و آمادگی کنونی پرولتاریا هر چه تیزتر کردن خط فاصل مابین خود و تمام دشمنان عیان و پنهان و متحدان موقتی اش میباشد.

"بنابراین جنبش مارکسیست - لنینیستی با مسئولیت خطیر متحد - تر و آماده تر کردن صفوفش برای رویارویی با آزمایش های عظیم و نبرد - های تعیین کننده ای که در حال تکوین هستند روبرو میباشد. مأموریت تاریخی پرولتاریا بیش از هر زمان دیگر تدارک همه جانبه و قدرتمند را برای رویارویی با تغییرات و جهش های ناگهانی در اوضاع طلب میکند. . . . ما باید هشیارانه انقلابی خود را شدت بخشیده و آمادگی سیاسی، ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و نظامی خود را برای بهره برداری کامل از این فرصت ها در خدمت منافع طبقه مان و برای فتح پیشرفته - ترین جایگاه های ممکن برای انقلاب پرولتری جهان افزایش بخشیم (بیانیة جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - اردیبهشت ۱۳۶۲ - مه ۸۴)

انقلاب ایران نه تنها در زمانی شکست قطعی خورد که دورنمای فرصتهای عظیم تری برای پیروزی رادر پیشش روی دارد، بلکه جنبش بین المللی کمونیستی نیز در حال بیرون رفتن از بحران آزاردهنده

آدرس پستی ما:

S.U.I.C.
Box 50079
40052 GÖTEBORY
SWEDEN

آدرس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:

BCM RIM
London, WC1N 3XX
U.K.

خودمیباشد و در این راه به پیروزی های کیفی مهمی دست یافته است . این نیز شانس تاریخی دیگر جنبش کمونیستی و انقلاب ما است. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توسط دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست و تصویب بیانیه ای - جنبش از دستاوردهای کیفیتاً مهم پرولتاریای جهانی و کام بزرگی در جهت تحقق آرمانهای کمونیستی میباشد . کمونیستهای ایران باید همه این مطالب را بدقت مدنظر داشته و مسئولیت تاریخی خود را بجا آورند .

"مبارزات انقلابی توده هادر تمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را با فرباد طلب میکند. نیروهای اصیل مارکسیست - لنینیست ، در هر کشور مجزا و در تمام جهان ، مسئولیت فراهم آوردن چنین رهبری را ، حتی در زمانیکه در حال مبارزه برای یکپارچه کردن و ارتقاء سطح اتحادشان میباشد ، دارند. بدین طریق خط ایدئولوژیک و سیاسی درست سر بازان جدیدی بدست آورده و نیروی مادی قویتری در جهان خواهد شد. جملات مانیفست کمونیست امروزه روشن تر از هر زمان دیگر طنین انداز است : " پرولتاریاها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند ، ولی جهان را بدست خواهند آورد ."

(بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

